



تصویر ۱۵

مظفرالدین شاه بر عرشه ناو سلطنتی، بندر پورتسموت، ۲۰ اوت ۱۹۰۲

هدف اصلی مظفرالدین شاه از مسافرت به انگلستان دریافت نشان زانوبند بود و از اینکه در این سفر موفق به دریافت آن نشد ناخشنود بازگشت.

(از چپ به راست ردیف نشسته: پرینس ویلز [ولیعهد]، مظفرالدین شاه، ملکه الگزندرا، پادشاه ادوارد هفتم، همسر ولیعهد. از چپ به راست ردیف ایستاده: علاءالسلطنه سفیر ایران در لندن، سیف‌السلطان، حکیم‌الملک، موثق‌الملک، فخرالملک، امین‌السلطان اتابک اعظم، حسین‌قلی‌خان نواب، امیربهدار، پل کتابچی‌خان، وکیل‌الدوله، مهندس‌الممالک، مصدق‌الملک (نیمه پنهان)، دکتر ابراهیم‌خان، موثق‌الدوله، دکتر سر هیو ادکاک، حاجب‌الدوله دولو، پرینس آرتور آوکانات، دکتر سی. لیندلی)

چاپ شده در مجله «ایلاستریتد لندن نیوز»، شماره ۲۰ اوت ۱۹۰۲

تصویر ۱۶

مظفرالدین شاه با حمایل نشان زانوبندش تصویر نقاشی شده به دست «اسپای» (سر لژی وارد) با عنوان «ایران»

پس از آنکه ماجرای نشان زانوبند سرانجام به پایان رسید لرد لنداون وزیر امورخارجة انگلیس نوشت: «این ماجرای نشان زانوبند عجب کابوسی بود.»

چاپ شده در مجله «ونیتی فنر»، شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۰۳





تصویر ۱۷

بست بزرگ در سفارت انگلیس طی ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۰۶

اجتماع ۱۴,۰۰۰ نفر ایرانی در محوطه سفارت انگلیس در تهران که خواستار اصلاحات سیاسی و عزل صدراعظم وقت بودند وضعی را پیش آورد که به تغییر دولت انجامید و بدین سان انگلیسی‌ها هم در جنبش مشروطیت نقشی پیدا کردند. در ایام تحصن هزینه تهیه غذای بست نشینان را تجار بازار می‌پرداختند. در این عکس که در آرشیو سازمان اسناد بریتانیا نگاهداری می‌شود شخصی که در جلو عکس در سمت چپ ایستاده چنین معرفی شده است: «حاجی محمد تقی که مخارج روزمره پناهندگان را می‌پرداخت.»

با اجازه ریاست سازمان اسناد و انتشارات سلطنتی



تصویر ۱۸

سفر رسمی احمد شاه به انگلستان، ۱۹۱۹

در رأس هیئت استقبال رسمی دولت بریتانیا در بندر دوور، دومین فرزند ذکور پادشاه پرینس آلبرت، دوک یورک حضور داشت که بعداً با نام جرج ششم خود به سلطنت رسید. هرچند احمدشاه از عقد قرارداد انگلیس و ایران که وزرای انگلیسی‌خواه او بسته بودند راضی نبود ولی پرداخت مقرری شخصی او از طرف دولت انگلستان بستگی به ادامه حمایتش از نخست وزیر آنگلو فیل و ثوق الدوله داشت.

با اجازه انجمن مطبوعات بریتانیا

تصویر ۱۹

دیوید درامند، افسر کادر احتیاط نیروی دریایی بریتانیا، ایضاً موسوم به شاهزاده حمید میرزا قاجار

این شاهزاده قاجار را انگلیسی‌ها در سال ۱۹۴۱ چند روزی نامزد جانشینی رضا شاه کرده بودند. وقتی از این امر منصرف شدند حمید میرزا با نام دیوید درامند به نیروی دریایی انگلیس پیوست و درجه افسری گرفت.

با اجازه شاهزاده حمید قاجار



یارانش بودند. برای انگلیسی‌ها حفظ دوستی بختیاربها و ادامه جریان نفت يك امر حیاتی بود. روی این زمینه، مذاکرات محرمانه‌ای بین وزیر مختار بریتانیا و چهارتن از خوانین بزرگ بختیاری انجام گرفت که منجر به امضای موافقت‌نامه‌ای در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۱۶/۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ گردید. طبق شرایط موافقت‌نامه بختیاربها مسئولیت حفظ امنیت و حراست از منافع شرکت نفت انگلیس و ایران را در منطقه خود برعهده گرفتند؛ همچنین متعهد شدند که با شیخ محمره روابط دوستانه داشته باشند؛ علیه انگلیسی‌ها یا متحدانشان نجنگند و به دشمنانشان آذوقه و سیورسات نرسانند. دولت بریتانیا در عوض متعهد شد که «روابط سنتی دوستانه خود را» با خوانین حفظ کند و قول داد که وزیر مختار انگلیس در تهران «در حل و فصل مشکلاتشان تا سرحد امکان به آنان کمک کند...» که این مساعدت از جمله شامل در نظر گرفتن نامزدهای بختیاری برای مناصب حکومتی در ولایاتی می‌شود که در آنجا منافع بریتانیا در درجه اول اهمیت قرار دارد، همچنانکه در گذشته به همین ترتیب عمل شده بود.» (۱۵) برای محکم ساختن میثاق با این مردمان «پولدوست سست پیمان» - که وزیر مختار انگلیس آنان را يك بار با این عبارت توصیف کرد (۱۶) - پیش پرداختی معادل ۵ هزار لیره به هر يك از دو تیره اصلی ایل [هفت‌لنگ و چهارلنگ] انجام شد، و انگلیسی‌ها وعده دادند که در پایان جنگ به هر يك ۱۰ هزار لیره دیگر بپردازند، مشروط بر اینکه بختیاربها هم در این میان تعهدات خود را انجام داده باشند.

به این ترتیب بختیاربها نیز به عنوان افراد نورچشمی و مورد حمایت انگلیسی‌ها به شیخ محمره (که اغلب با او اختلاف داشتند) پیوستند. این خوانین نیز بعداً فهمیدند که سر بزنگاه انگلیسی‌ها قادر به حفظ آنها در برابر عزم جزم رضا شاه برای مسلط شدن بر سرتاسر کشور نیستند.

آخرین باری که خبر داریم دولت بریتانیا تضمین مشخصی به يك تبعه ایران داد در سال ۱۹۱۹/۱۳۳۷ بود. این بخشی از بهایی بود

که لرد کرزن - که در این هنگام تصدی وزارت امور خارجه را داشت - برای تحقق قرارداد انگلیس و ایران که شخصاً به آن دل بسته بود پرداخت. بین سرپرسی کاکس که در این هنگام سرپرست سفارت بود و رئیس‌الوزرا و قوق‌الدوله و وزرای امور خارجه و مالیه که به ترتیب شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله و شاهزاده اکبر میرزا صارم‌الدوله بودند (نگاه کنید به فصل ۱۶) مذاکرات دشوار و محرمانه‌ای انجام گرفته بود. دوشخص اخیر از اعضای مهم خاندان قاجار به شمار می‌رفتند؛ نصرت‌الدوله نوۀ مظفرالدین شاه بود و صارم‌الدوله پسر ارشد ظل‌السلطان که بیشتر از او سخن گفتیم. به خاطر روابط نزدیک این دو با انگلیسی‌ها و به علت محافظه کاری‌شان، بسیاری از ایرانیان که از دخالت انگلیسی‌ها و (روسها) در امور کشورشان به جان آمده بودند با چشم بدگمانی و نفرت به آنان می‌نگریستند. این سه، که [میان انگلیس‌ها] به «حکام ثلاثه» معروف بودند، می‌دانستند که قرارداد مورد بحث که دستپخت آنها با انگلیسی‌هاست و موقعیت ممتاز و فائده‌ای را برای دولت بریتانیا در ایران فراهم می‌آورد، هر گاه افشا شود و شرایط آن به اطلاع مردم برسد ممکن است اسباب گرفتاری شود. از این رو برای حفظ خودشان خواستار تضمین نامه‌ای از انگلیسی‌ها شدند و هر سه نامه زیر را با امضای کاکس دریافت کردند.

با خوشوقتی بسیار مایلم آن حضرت والا را مطلع سازم که اولیای دولت اعلیحضرت مرا مجاز ساخته‌اند به آگاهی برسانم که با توجه به موافقت نامه‌ای که امروزه اوت ۱۹۱۹ (۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۷) بین دولت اعلیحضرت و دولت ایران به امضا رسیده است اولیای دولت بریتانیا آماده‌اند مساعی جمیله و حمایت خود را در صورت لزوم در اختیار آن حضرت والا قرار دهند و علاوه بر این در صورت ضرورت در امپراتوری بریتانیا به آن حضرت والا پناهندگی خواهند داد. (۱۷)

این قرارداد باعث بروز مخالفت شدید در ایران و کشورهای خارج هردو گردید. به همین علت قرارداد برای تصویب به مجلس فرستاده نشد و دولت ناسیونالیست سید ضیاء‌الدین طباطبایی که پس از

کودتای رضاخان (که در سال ۱۹۲۵/۱۳۰۴ ش رضا شاه شد) در اوایل سال ۱۹۲۱/ حوت ۱۲۹۹ ش برسر کار آمده بود، آن را چند ماه بعد رسماً کآن لم یکن اعلام کرد. هر چند سید ضیاء و رضاخان هر دو در این زمان روابط نزدیکی با انگلیسی‌ها داشتند (و به همین خاطر هنوز بسیاری از ایرانیها عقیده دارند که انگلیسی‌ها بودند که نقشه کودتا را ریختند)، وقتی به قدرت رسیدند ملاحظه منافع انگلیسی‌ها را نکردند. عذر مشاوران انگلیسی که طبق شرایط قرارداد ۱۹۱۹/ ۱۳۳۷ به ایران اعزام شده بودند خواسته شد. مزایایی که انگلیسی‌ها و افراد خارجی دیگر از آنها برخوردار بودند يك به يك لغو گردید. «حکام ثلاثه» هیچوقت نتوانستند از بار بدنامی دست داشتن در تنظیم قرارداد نافرجام خلاص شوند، مخصوصاً وقتی معلوم شد که مزد خوبی هم گرفته‌اند.^۴ مع‌هذا، با وجود تحمل ایذاء و آزار و افتادن به زندان و یا بازداشت در منزل، هیچکدام از سه تن سعی نکرد به نقطه‌ای از امپراتوری بریتانیا پناهنده شود - هر چند هر سه می‌توانستند - شاید به این علت که دولت انگلیس به درخواست آنان برای تضمین درآمدشان در صورت تبعید از وطن، پاسخ مثبت نداده بود.

همانطور که قبلاً گفتیم محوطه ساختمانهای رسمی انگلیسی از جمله شعبه‌های اداره تلگراف هند و اروپا در نظر ایرانیها در قرن نوزدهم/ فرن سیزدهم مکانهای مناسبی برای تحصن به شمار می‌رفتند. این امر مثل قضیه حمایت، آنان را در تماس با انگلیسی‌ها قرار می‌داد و باعث بروز اختلاف و مجادله با حکومت ایران می‌شد.

یکی از اولین مواردی از این نوع که جزئیاتش در تاریخ به ثبت رسیده است در سال ۱۸۲۶/ ۱۲۴۱ در بوشهر اتفاق افتاد و دو تن از

(۴) در کتاب «شرح حال رجال ایران» بامداد، ذیل مقاله «حسن وثوق» (جلد اول، ص ۳۵۰) می‌خوانیم که وثوق‌الدوله ۶۰ هزار لیره، صارم‌الدوله ۴۰ هزار لیره، و نصرت‌الدوله ۳۰ هزار لیره ناز شست از انگلیسی‌ها گرفته بودند که رضا شاه وقتی به سلطنت رسید این پولها را از ایشان پس گرفت. دکتر جواد شیخ الاسلامی در مقدمه کتاب

اعضای خانواده شیخ حاکم در اثنای بلوایی که در بندر برپا شد در مقر بالیوز انگلیس پناه جستند. انگلیسی‌ها بررغم اعتراض نمایندگان دولت ایران اعلام داشتند که با توجه به رسوم محلی نمی‌توانند از پناه دادن به دو فرد متحصن خودداری کنند ولی در آینده حداکثر کوشش خود را به کار خواهند برد تا از مواردی که باعث بروز محظور سیاسی شود احتراز کنند.

در سالهای دهه ۱۸۴۰/۱۲۵۶ و دهه ۱۸۵۰/۱۲۶۶ تحصن جستن در اماکن انگلیسی افزایش یافت. دولت ایران سرهنگ جستین شیل^۵ را متهم کرد که «اولین سفیر انگلیس است که سفارتخانه را تبدیل به پناهگاه و مأمنی برای افراد ناراضی و آشوب‌طلب و خطرناک ساخته است... در ایام او هیچ زمانی نبود که در سفارت پناهنده‌ای وجود نداشته باشد.» (۱۸) با این وجود مقامات ایرانی نمی‌دانستند که خود شیل هم به اندازه آنان از آنچه اتفاق می‌افتد ناراضی است. شیل نظرات بسیار معقول خود را در این باره در نامه‌ای خطاب به ریچارد* استیونز، کنسول انگلیس در تبریز که بیش از حد تمایل به گشودن درهای کنسولگری به روی هر عمر و زبیدی داشت و مقامات محلی از این امر سخت دلخور بودند تشریح کرد. نامه شیل به شرح زیر است:

روش من که میل دارم شما را راهنمایی کند از این قرار است: وقتی شخصی که

→ «اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس» (انتشارات کیهان، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۸) می‌نویسد وثوق‌الدوله دو بیست هزار تومان و نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله هر کدام صد هزار تومان گرفته بودند. - م

۵) سر جستین شیل، متولد ۱۸۰۳، متوفی ۱۸۷۱. به هنگ سوم پیاده بنگال (بومی) متعلق به کمپانی هند شرقی پیوست، ۱۸۱۹؛ با درجه سروانی و در سمت معاون فرمانده هیئت آموزشی نظامی به ایران رفت، ۱۸۳۳؛ به دبیری سفارت انگلیس در تهران منصوب شد، ۱۸۳۶؛ کاردار در همان سفارت از ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴؛ وزیر مختار در همان سفارت از ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۳؛ با *مری لئونورا، دختر استیون* وولف، رئیس خزانه‌داری ایرلند ازدواج کرد، ۱۸۴۹؛ بازنشته شد، ۱۸۵۴؛ به دریافت نشان بات مفتخر شد، ۱۸۵۵.

[توضیح مؤلف]

مسالماً مرتكب جنايتی شده قصد تحصن در سفارت را می‌کند، من به اقداماتی دست می‌زنم که باعث شود محل سفارت را ترك بگويد و در یکی از اماکن مقدس بست بنشیند. وقتی شخص محترمی یا فردی که از دست ظالم یا از خطر جانی گریخته است به خانه من پناهنده می‌شود به او اجازه می‌دهم هر قدر که بخواهد در آنجا بماند و در این میان می‌کوشم طوری ترتیب کارش را بدهم، یا مدارکی برایش تهیه کنم که بتواند به سلامت از محل سفارت خارج شود.

اموال چنین اشخاصی را من در حد مقدور حفظ می‌کنم، اما بدیهی است صرف اینکه در سفارت متحصن شده‌اند، این اجازه را به من نمی‌دهد که با قاطعیت درصد حفظ اموالشان برآیم. مگر اینکه تعهداتی در این میان رد و بدل شده باشد.

اما رویهم‌رفته سعی می‌کنم اشخاص را از تحصن جستن در سفارت منصرف کنم و در عین حال، از پناه دادن به افراد هم امتناع نمی‌کنم. این قبیل امور قدرت حکومت ایران را به نحو مشخصی تضعیف می‌کند در حالی که من بر عکس، سعی در تقویت آن دارم. و هرچند حاضرم هر چه از دستم برمی‌آید برای جلوگیری از ظلم و تعدی انجام دهم ولی در عین حال می‌خواهم که از دخالت بیش از حد در جزئیات حکومت مقامات ایرانی خودداری کنم. علت آن واضح است. اگر نمایندگان دولت انگلیس زیاده از حد در امور دخالت کنند، دست روسها برای اقدامات مشابهی باز می‌شود و مسلم نیست که این دخالت همیشه در جهت اجرای عدالت باشد. (۱۹)

سرهنگ شیل دو سال بعد به دنبال شکایات بیشتری که از مقامات ایرانی درباره اقدامات استیونز در تبریز دریافت کرد، نامه دیگری به او نوشت و یادآوری کرد که «قاعده بر این است که تنها در مواردی که جان شخصی حقیقتاً در خطر باشد یا اتهام ظالمانه‌ای به او بسته باشند از حق پناه دادن استفاده شود. همانطور که قبلاً به شما تذکر داده‌ام هر اقدامی از این نوع تجاوزی به استقلال ایران محسوب می‌شود و بهانه‌ای برای اقدام مشابه به دست روسها خواهد داد.» (۲۰) شیل در عین حال درخواست جمعی از اتباع انگلیسی را که مقام رسمی نداشتند برای حمایت دولت بریتانیا از خدمتکارانشان پذیرفت.

موضع احتیاط‌آمیز سرهنگ شیل در قبال تحصن و حمایت مورد تأیید وزارت امور خارجه بریتانیا بود. در سال ۱۲۶۹/۱۸۵۳ که مقامات انگلیسی و دولت ایران بر سر تأسیس کنسولگریهای انگلیس در رشت و استرآباد در ساحل دریای خزر به توافق رسیدند، انگلیسی‌ها گفتند:

«هرگاه امکان داشته باشد با خوشوقتی کنسولهای انگلیس را از پناه دادن به اتباع ایرانی منع می‌کنند» (۲۱)، مشروط بر اینکه روسها هم عیناً چنین کنند. اما چند ماه بعد در همان سال، هنگامی که صدراعظم درخواست کرد سفارت انگلیس از پناه دادن به اتباع ایرانی دست بردارد، وزیر امور خارجه این درخواست را نپذیرفت و آن را موکول به زمانی کرد که «نظام حکومتی بهتری در ایران به وجود بیاید.» (۲۲)

با وجود تردیدهایی که در این مورد وجود داشت، نگرانی صادقانه مقامات انگلیسی از سرنوشت مردم بینوای ایران تحت حکومت قاجاریان و نیز عزم جزم آنان برای اینکه در انظار عمومی به هیچ وجه از روسها عقب نیفتند دلایل اصلی ادامه سیاست پناه دادن به کسانی بود که «بی‌آنکه در دادگاه به خاطر جرم یا جنایتی محکوم شده باشند شواهد و قراینی در دست دارند که بر جان و مال و آزادی خود به خاطر غضب یا هوس مقامات بالا پیمناک باشند.» بدهکاران مالیات و جنایتکاران شناخته شده و سایر افراد نامطلوب را از در سفارت می‌رانند، اما مقامات انگلیسی عقیده داشتند «در کشوری که سالهای سال [بست‌نشینی در آن] وجود داشته و ترازوی عدالت در دست هوس و شمشیر آن در دست جباریت است» حق تحصن در سفارت انگلیس را «نمی‌توان منسوخ ساخت». با این وجود لازم بود که از این حق «با بیشترین قدرت تشخیص و حداکثر محدودیتی که حقوق انسانی اجازه دهد» (۲۳) استفاده شود.

هرگاه به هر دلیلی یا تحصن درخواست نمی‌شد و یا اینکه درخواست تحصن مورد قبول قرار نمی‌گرفت، کار به فاجعه می‌انجامید و افراد بیگناه صدمه می‌دیدند. این امر در مورد میرزا تقی‌خان امیرکبیر^۶ صدراعظم اصلاح طلب پیش آمد که در ایام صدارت خود

(۶) میرزا تقی‌خان امیرکبیر، متولد (؟)، مقتول ۱۲۶۸/۱۸۵۲ ه. ق. رجل مترقی و اصلاحگر برجسته. پسر آشپزی که مدارج ترقی را در دستگاه نظامی و اداری آذربایجان یکی پس از دیگری پیمود تا بدانجا که اولین صدراعظم ناصرالدین شاه شد، ۱۲۶۴/۱۸۴۸

(از سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ تا ۱۸۵۱/۱۲۶۸) کوشیده بود به رسم بست‌نشستن پایان دهد و در موارد متعدد حق پناه دادن سفارت انگلیس به افران ایرانی را مورد پرسش قرار داده بود. اما عجب آنکه وقتی در نوامبر ۱۸۵۱/محرّم ۱۲۶۸ مغضوب شد و بر جان خود بیمناک گردید، پیاپی برای جستین شیل وزیر مختار انگلیس فرستاد و درخواست پناهندگی فوری برای خود و اهل و عیال و برادرش کرد. به روایت لیدی شیل ترتیبات حفظ جان او داده شد، «اما امیر که از وعده‌هایی که از جوانب دیگر به او داده بودند گمراه شده بود، در آخرین لحظه، حمایت انگلیسی‌ها را به یکسو افکند» (۲۴) و در عوض به همراهی همسر خود به کاشان رفت. امیر کبیر پس از چند ماه که عملاً چون یک زندانی در آنجا به سر برد، به دستور ناصرالدین شاه در حمایه در داخل محوطه باغ زیبای فین به قتل رسید. نزدیک پنج سال بعد، چارلز ماری جانشین سرهنگ شیل در تهران یک گزارش طولانی درباره مسائل تحصن و تحت‌الحمایگی برای لرد کلارندن وزیر امور خارجه فرستاد. و ترجمه نامه‌ای را که امیر در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱/۲۸ محرّم ۱۲۶۸ نوشته و در آن از شیل پناه خواسته بود ضمیمه کرد. ترجمه نامه مزبور را هنوز در سازمان اسناد ملی بریتانیا می‌توان مشاهده کرد.

یک مورد خوش فرجام‌تر قضیه یکی از صاحب‌منصبان ایرانی به نام مجیدالسلطنه است که پس از به قتل رسیدن یک مبلغ مسیحی امریکایی در آذربایجان در مارس ۱۹۰۴/ذیحجه ۱۳۲۱ به علت اصرار بیش از حدش در تعقیب قاتلین و همدستان آنها خشم مقامات ایرانی را برانگیخته بود. مجیدالسلطنه از ترس جان و از بیم از دست دادن اموال خود به کنسولگری انگلیس در تبریز پناهنده شد و شش ماه در آنجا ماند.

تا ۱۸۵۱/۱۲۶۸. در دوران کوتاه صدارتش کوشید کنترل دولت مرکزی را بر دستگاه اداری و حکام ولایات و روحانیون افزایش دهد. روزنامه رسمی [«وقایع اتفاقیه»] را تأسیس کرد، بازار بزرگ تهران را ساخت و در بنیاد نهادن اولین مدرسه سبک جدید ایران، مدرسه دارالفنون در تهران، سهم زیادی داشت. [توضیح مؤلف]

انگلیسی‌ها به نیابت امریکایی‌ها که در آن منطقه کنسولگری نداشتند حل و فصل پرونده را برعهده گرفته بودند و خود را مرهون کمکهای مجیدالسلطنه می‌دانستند. هنگامی که مجیدالسلطنه به انگلیسی‌ها پناه آورد - به روایت *راتیسلاو سر کنسول انگلیس در تبریز - «نپذیرفتن او امکان نداشت، چون همه گرفتاریهای او در نتیجه جد و جهد بیش از حدش بر سر يك قضیه مربوط به امریکاییان بود و از نظر مردم، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها يك فرقه محسوب می‌شوند، و اگر ما دست دوست خودمان را در پیریشان حالی و درماندگی نمی‌گرفتیم به اعتبارمان سخت لطمه می‌خورد». (۲۵) انگلیسی‌ها برای حفظ و حراست مجیدالسلطنه در برابر ظلم و تعدی هموطنان خود او کوشش زیادی کردند؛ برای حفظ اموالش ترتیب انتقال صوری آن را به یکی از اتباع سرشناس انگلیس که مقیم تبریز بود دادند. و چون مقامات ایرانی حاضر نبودند اجازه خروج از کشور و سفر به تفلیس را به مجیدالسلطنه بدهند و اگر از حریم کنسولگری پا بیرون می‌گذاشت به احتمال زیاد فوراً بازداشتش می‌کردند او را رسماً به میرزا بنویسی کنسولگری منصوب کردند و از این راه تحت‌الحمايه کامل دولت بریتانیا ساختند. مجیدالسلطنه در این حال توانست بدون تحمل مزاحمت از کشور خارج شود.

همسر جستین شیل در کتاب پرجاذبه خود، «نگاهی به زندگی و رسوم در ایران»^۷ اظهار نظرهای جالبی در موضوع بست نشینی می‌کند و برخی از جنبه‌های دیگر این امر را به ما نشان می‌دهد. وی می‌نویسد: «سفارتخانه‌های خارجی پناهگاههای امنی هستند. در حریم آنها نمی‌توان به روی کسی دست بلند کرد... جنایتکاران اغلب در سفارت انگلیس متحصن می‌شدند. تحویل دادن آنها به محاکم باعث «بدنامی» سفارت می‌شد و عجب آنکه ایرانیها مرتباً به این موضوع اشاره

(۷) این کتاب با عنوان «خاطرات لیدی شیل» توسط حسین ابوترابیان به فارسی ترجمه شده است. (نشر نو، ۱۳۶۲). - م.

می‌کردند. از این‌رو شب‌هنگام به افراد تبه‌کار دستور داده می‌شود که از سفارت خارج شوند و در زیارتگاه دیگری جز زیارتگاه پادشاه انگلیس پناه بجویند.» بانو شیل نقل می‌کند که بعضی وقتها لازم می‌شد جنایتکاران را به زور از سفارت بیرون کنند. کسانی که در سفارت متحصن می‌شدند غیر از «بردگانی که از ظلم اربابان خود گریخته بودند» عبارت بودند از «شاهزادگان، خانها و صاحب‌منصبان نظامی... از افراد مقصر در این جمع چون اختلاس‌کنندگان از بیت‌المال و صرافان کلاهبردار و ستم‌کردگان دعوت می‌شد که بدون معطلی از سفارت خارج شوند، در حالی که به قربانیان ستم و خشونت اجازه اقامت داده می‌شد تا فرصتی برای حل‌وفصل دوستانه مشکیشان از راه آشتی یا مصالحه و یا روش دیگری پیش بیاید.» (۲۶) بانو شیل هم با مقامات رسمی بریتانیا هم‌عقیده بود که در زمانی که اجرای قانون به هوا و هوس اشخاص بستگی دارد و دستگاه دولتی فاسد است پناه دادن به اشخاص در محل سفارت و حمایت از ضعیفان و بیگناهان امر مفیدی محسوب می‌شود، هرچند که ممکن است گاهی از آن سوءاستفاده هم بشود.

با گذشت زمان و تأسیس کنسولگریها و تلگرافخانه‌های انگلیس در نقاط مختلف ایران، رسم تحصن جستن در میان انگلیسی‌ها افزایش یافت. علاوه بر محل سفارت در تهران و کنسولگری تبریز (گشوده شده در سال ۱۸۴۱/۱۲۵۷)، کنسولگریها و تلگرافخانه‌های متعددی که سرانجام طول و عرض کشور را پوشاندند در زمانهای مختلف به بعضی از افراد ایرانی و به گروههایی چون بهایی‌ها... یا صنعتگرانی که نگران معاش خود بودند پناه داده‌اند.

سر مورتیمر دیورند قضیه‌ای را نقل می‌کند که اگر به وقوع پیوسته بود یکی از تحصنهای پُر‌مخمسّه دوران سفارت او در تهران (از ۱۳۱۱/۱۸۹۴ تا ۱۳۱۸/۱۹۰۰) به حساب می‌آمد. روزی یکی از خواجه‌های حرمسرای شاه به شتاب وارد سفارت شد و برای امر بسیار مهمی خواستار ملاقات با سفیر گردید. خواجه گزارش داد که زنهای

حرم‌سرا از تصمیم شاه برای ازدواج با خواهر یکی از آنان که دختر باغبانی است رنجیده خاطر شده‌اند. در واقع آنقدر عصبانی هستند که تهدید کرده‌اند برای اعتراض به این امر از قصر خارج شوند و در سفارت انگلیس بست بنشینند. خواجه از دیورند خواست که در حدود سیصد زن را روی چمن سفارت جا بدهد و به او اطمینان داد که «تنها يك چادر کافی خواهد بود و برای غذا هم چند گوسفند و مقداری نان بس است.» چند چادر با عجله برپا شد، تعدادی گوسفند و تمامی نانهای يك نانوایی خریداری گردید و هر لحظه انتظار می‌رفت خانمهای درباری از راه برسند. ناگهان خواجه «دوباره مثل گردباد ظاهر شد و با هیجان شدید فریاد زد: شاه تسلیم شد. خانمها دارند از کالسکه‌های خود پیاده می‌شوند و مراتب تشکر خود را برای شما فرستادند.» (۲۷) مع‌هذا چند هفته بعد شاه به مقصود رسید و دختر باغبان را بدون گرفتاری بیشتر به عقد خود درآورد.

جنبش مشروطه‌خواهی که در اولین سالهای قرن بیستم ایران را فراگرفت عدهٔ بیشتری از ایرانیان را وادار کرد تا در سفارت انگلیس در تهران و در کنسولگری‌های آن در شهرستانها متحصن شوند. ایرانیها با این کار سعی داشتند توجه شاه و وزیران او را به خواسته‌های سیاسی خود جلب کنند، مخصوصاً چون این‌طور تصور می‌شد که انگلیسی‌ها طرفدار مشروطه‌طلبان هستند و روسها از دربار و نیروهای محافظه‌کار هواداری می‌کنند. در ژوئن ۱۹۰۶ / ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، ایولین * گرانت داف^۸، کاردار سفارت در تهران به وزارت امور خارجه گزارش داد سعدالدوله، وزیر سابق تجارت که گفته می‌شد با روحانیون اصلاح‌طلب هم‌دلی دارد به یزد تبعید شده و در کنسولگری انگلیس در آن شهر

(۸) سر ایولین گرانت داف، متولد ۱۸۶۳، متوفا ۱۹۲۶. وارد سرویس دیپلماتیک وزارت امور خارجه شد، ۱۸۸۸؛ به ترتیب در مکانهای زیر خدمت کرد: رم، تهران (۱۸۹۰)، سن پترزبورگ، استکهلم، برلین، وزارت امور خارجه، تهران (۱۹۰۳) تا (۱۹۰۶)، مادرید و بوداپست؛ وزیر مختار بریتانیا در سویس، ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶. [توضیح مؤلف]

تحصن گزیده است. دو نفر در محوطهٔ سفارت در تهران بست نشسته‌اند و سیصد نفر در کنسولگری شیراز. همچنین پسر قوام‌الملک کلانتر و بیگلربیگ مقتدر اتحادیهٔ عشایری خمسه در جنوب ایران در تلگرافخانهٔ آباده متحصن شده است. گرانت‌داف که نگران دخول اینهمه میهمان ناخوانده در محوطهٔ سفارت و کنسولگریها بود نوشت که هیچکدام کارشان حتی «ارتباط دوری هم با سفارت اعلیحضرت ندارد» و در عین حال «به احترام احساسات عمومی در مورد بست‌نشینی نمی‌توانم آنها را بیرون کنم. به این ترتیب این رسم اسباب زحمت فراوان برای سفارت اعلیحضرت است و مواردی وجود داشته که بستی‌ها تا نه سال در حریم ساختمانهای ما باقی مانده‌اند.» (۲۸)

گرانت‌داف در گزارش دیگری به همان تاریخ وضع سیاسی آشفتهٔ تهران را تشریح کرد. او نوشت که علما مردم را علیه صدراعظم، عین‌الدوله، و گران‌شدن بهای نان تحریک می‌کنند. دو تن از وعاظ طراز اول در مساجد در برابر اجتماعات سه هزار نفری یسا بزرگتر سخنرانیهای آتشین ایراد می‌کنند و مردم را به نافرمانی می‌خوانند. گرانت‌داف پیش‌بینی کرد که «اگر دولت با اجرای قولی که شاه در زمستان (برای تأسیس «عدالت‌خانه»^۹) داده است حزب روحانیون را ساکت نکند، به احتمال زیاد تا چند هفتهٔ دیگر وضع خراب خواهد شد. و من اگر بشنوم که ملاها به صورت دسته‌جمعی در سفارت اعلیحضرت در شهر متحصن شده‌اند تعجب نخواهم کرد.» (۲۹)

چه پیش‌بینی درستی! هرچند که گرانت‌داف به هیچ‌وجه نمی‌توانسته است تصور کند بستی که چهار هفته بعد آغاز گردید بزرگترین و پراهمیت‌ترین مورد تحصن در طول تاریخ ایران باشد.

(۹) بیشتر قرار بود يك مجلس منتخب باشد تا دیوان عدالت، با نمایندگانی که از طرف جامعهٔ روحانیون، تجار و مالکان انتخاب شوند و ریاست آن با پادشاه باشد. همانطور که پروفیسور ادوارد براون نوشته است این وعده باعث شد که مردم خواستار تشکیل مجلس شورای ملی بشوند. [توضیح مؤلف]

این بار تحصن جویان را انگیزه‌های سیاسی به داخل سفارت رانده بود. بیشتر بستی‌ها از کسانی بودند که در مخالفت با مظفرالدین شاه و حکومت استبدادی او دست اتحاد بهم داده بودند. نقطه شروع آشوب یکی از روزهای ماه دسامبر ۱۹۰۵ / شوال ۱۳۲۳ بود که حاکم تهران [علاءالدوله] چند تن از بازرگانان را به خاطر سرپیچی از دستور ارزان کردن بهای قند مجازات کرد. جمعی از بازاریها و روحانیون برای اعتراض به این امر در یکی از مساجد تهران بست نشستند. وقتی نیروهای دولتی ایشان را به زور از آنجا بیرون راندند، تعداد زیادی از روحانیون در حرم معروف حضرت عبدالعظیم در چند کیلومتری جنوب تهران متحصن شدند. غیبت روحانیون از تهران باعث ایجاد وقفه‌ای جدی در امور حقوقی و مذهبی مردم شد و روحانیون ۶ هفته بعد، پس از آنکه مظفرالدین شاه برای جلب رضایت آنان حاکم تهران را معزول ساخت و قول داد «عدالت‌خانه» را هرچه زودتر تشکیل دهد از تحصن خارج گشتند. شاه به وعده‌اش وفا نکرد و این امر مردم را به مبارزه علیه صدراعظم برانگیخت و این همان ماجرای است که گران‌تداف در گزارش خود به آن اشاره می‌کند. روز ۱۱ ژوئیه ۱۹۰۶ / ۱۸ جمادی‌الاولی به دستور صدراعظم یکی از واعظ سرشناس تهران [حاجی شیخ محمد واعظ] را توقیف کردند و او را به قراولخانه‌ای بردند. گروهی متشکل از سی‌چهل طلبه برای رهایی واعظ هجوم آوردند. فرمانده سربازان آتش‌گشود و یکی از طلاب [سید جوانی به نام سید عبدالحمید] کشته شد. این جرقه‌ای بود که آتش خفته نارضایی مردم را در تهران دامن زد و آن را مشتعل ساخت.

طلبه‌ها که از مرگ همدرس خود به خشم آمده بودند به قراولخانه حمله‌ور شدند و اگرچه سربازان به سوی آنها تیراندازی کردند و چند نفری را زخمی ساختند، نتوانستند مهاجمین را از خراب کردن قراولخانه و آزاد ساختن واعظ بازدارند. طلاب جسد سید مقتول را برداشته به مسجدی در همان نزدیکی بردند و جمع‌کثیری از مردم در اندک زمانی در مسجد گرد آمدند. سپس یکی از مجتهدین به اتفاق

جمعی از پیروان خود که همه کفن پوشیده بودند تا نشان بدهند که آماده شهادت هستند به مردم حاضر در مسجد پیوستند. از آنجا همه مردم به مسجد جمعه، مهمترین مکان مذهبی شهر، نقل مکان کردند و جسد سید مقتول را با خود بردند. بازار و دکانها بسته شد. زنها نیز که خود را کفن پوش ساخته بودند به تظاهرات پرداختند و چنانکه مرسوم است نوحه سر داده به سر و سینه خود می کوفتند و سربازانی را که به نگهبانی مشغول بودند شامت می کردند. روز بعد آشوب ادامه یافت و در نتیجه تیراندازی سربازان عده بیشتری کشته شدند. روز ۱۳ ژوئیه/ ۲۰ جمادی‌الاولی دکانها هنوز بسته بود و جمع زیادی از مردم بیرون مسجد جمعه گرد آمده بودند. مردم درصدد بودند با پیراهن خونین سید راه‌پیمایی کنند. دستور جلوگیری از راه‌پیمایی داده شد و در نتیجه تیراندازی سربازان در حدود دوازده نفر دیگر کشته شدند. روز ۱۴ ژوئیه/ ۲۱ جمادی‌الاولی کوششی که برای حصول توافق بین دو طرف بر سر عزل صدراعظم [عین‌الدوله] آغاز شده بود به نتیجه نرسید و دکانها که به نشانه حسن‌نیت روحانیون باز شده بودند دوباره بسته شدند. دو روز بعد علمای طراز اول تهران به همراهی جمع کثیری از مریدان خود راه شهر مقدس قم را که در ۲۵ فرسنگی جنوب تهران واقع است در پیش گرفتند و اعلام داشتند تا وقتی درخواستهایشان پذیرفته نشود در آن شهر خواهند ماند.

در تمامی این ایام پر آشوب گرانت‌داف و کارمندان معدود او در محل تابستانی سفارت در قلعهک، باغ بزرگ پر آب و درختی واقع در یک فرسنگ و نیمی شمال شهر که بیلاق سفارت به شمار می‌رفت به کار و زندگی مشغول بودند. در آنجا روز ۱۸ ژوئیه/ ۲۵ جمادی‌الاولی گرانت‌داف پیامی از دو شخص ناشناس دریافت کرد حاکی از اینکه پانصد تن از کسبه و تجار قصد دارند در محل سفارت در شهر که خالی بود بست بنشینند. گرانت‌داف اظهار امیدواری کرد که آقایان به چنین کاری دست نزنند ولی تلویحاً اظهار داشت که اگر همه باهم به محل سفارت مراجعه کنند، با توجه به سنن ایرانیها، وی نخواهد توانست از

پناه دادن به آنان خودداری کند. چنین کاری باعث می‌شد که به آبرو و نفوذ انگلیس در ایران لطمه وارد آید.

سرعت وقوع حوادث اکنون افزایش یافت. روز بعد در حدود چهل پنجاه نفر از بازاریها و ملایان (که بیشتر از طلاب و سادات بودند) جلو در بزرگ سفارت آمدند و درخواست بست کردند. آنان را به درون سفارت راه دادند. گران‌تداف تلگرامی در این باره به لندن فرستاد و مانند مرغی بدیمن پیش‌بینی کرد که «تعداد بیشتری از مردم مراجعه خواهند کرد.» (۳۰) تعداد بیشتری عیناً چنین کردند و سیلی از مردم به راه افتاد. هنوز بیست و چهار ساعت نگذشته تعداد بستی‌ها به هفتصد نفر رسیده بود؛ پنج روز بعد بیشتر از هشت هزار و پانصد نفر بودند؛ روز ۳۰ ژوئیه/ ۸ جمادی‌الثانی دوازده هزار نفر شده بودند و روز ۲ اوت/ ۱۱ جمادی‌الثانی چهارده هزار نفر. خوشبختانه شایعه‌ای که حاکی از هجوم قریب‌الوقوع زنها برای ملحق شدن به شوهرانشان بود به حقیقت نپیوست.

این بست بزرگ درست در اوج تابستان تهران سه هفته طول کشید. باوجود حضور چند هزار نفر در محوطه شصت هزار متری سفارت، تمحصن مشروطه‌خواهان با نظم قابل ملاحظه‌ای برقرار شد. گران‌تداف دو تن از کارمندان انگلیسی خود را از قلعه‌ک به محل شهری سفارت فرستاد تا مراقب اوضاع باشند. ایسن دو سرهنگ *داگلاس، وابسته نظامی و والتر *اسمارت^{۱۰}، عضو بیست‌وسه ساله سرویس کنسولی

(۱۰) سر والتر اسمارت، متولد ۱۸۸۳، متوفی ۱۹۶۲. به سرویس کنسولی لوآن پیوست (۱۹۰۳) و در سال ۱۹۴۸ بازنشسته شد؛ دو بار در ایران خدمت کرد: ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ و ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲؛ محل خدمتش در تهران و پستهای کنسولی دیگری در نقاط مختلف ایران بود، همچنین در مراکش، ایالت‌های متحد آمریکا، یونان، سوریه، لبنان و سرانجام بیست و دو سال در سفارت انگلیس در قاهره با عنوان دبیر امور شرقی/وزیر مختار. در اثنای دومین مأموریتش به ایران، اسمارت و یکی دیگر از اعضای سفارت در ماجرابی با یک بانوی سرشناس ایرانی درگیر شدند و کار به رسوایی کشید. اگرچه «اسمارتی» دیگر هیچ وقت مأمور ایران نشد، علاقه‌اش به این کشور و مردم و ادبیات آن تا آخر عمر ادامه یافت. [توضیح مؤلف]

لیوان (مدیترانه شرقی) بودند. بستی‌ها اداره امور را خودشان در دست داشتند و به صورت صنفی عمل می‌کردند. هر صنف که از هشتاد تا نود عضو غنی و فقیر تشکیل می‌شد چادر و چراغ و فرش خودشان را همراه آورده بودند و به نوبت از آشپزخانه بزرگ مشترك که در نزدیکی در اصلی برپا شده بود استفاده می‌کردند. از هر صنف نماینده‌ای در مدخل سفارت حاضر بود تا از ورود افراد ناشناس و نامطلوب جلوگیری به عمل آید. افراد مزاحم و آشوب‌طلب بی‌درنگ از سفارت اخراج می‌شدند. هر صبح تعدادی از بستی‌ها از محل سفارت خارج می‌شدند تا به دیدار اهل و عیال خود بروند و قبل از نهار بازمی‌گشتند. عصرها بین ساعت ۵ و ۸ بعدازظهر، دوستان و هواداران بست‌نشینان به داخل سفارت هجوم می‌آوردند و چنان ازدحامی برپا می‌شد که قراولهای ایرانی و هندی سفارت با زحمت زیاد راهی برایشان می‌گشودند. آذوقه هر روز از خارج تهیه می‌شد و مجاناً در اختیار آشپزخانه قرار می‌گرفت. یکی از بازرگانان متمکن [حاجی محمد تقی] برای تهیه آذوقه مادرخرج شده بود تا بعداً هر صنف سهم خود را بپردازد. جمعی رفتگر زمین اطراف چادرها را تمیز می‌کردند ولی حفظ بهداشت محیط مسئله بزرگی بود و با وجودی که تعداد زیادی چاهک مستراح در محوطه حفر کرده بودند، جلوگیری از آلوده شدن زمین غیرممکن بود. اما با وجود گرمای شدید و کمبود آب کسی بیمار نشد. بعد از آنکه بست به پایان رسید والتر اسمارت نامه مفصلی به استاد سابقش در دانشگاه کمبریج، پروفیسور ادوارد براون، نوشت و منظره داخل سفارت را توصیف کرد:

باغ را مجسم کنید در حالی که در هر گوشه‌ای که امکان داشته چادری را برپا کرده‌اند و هزاران نفر از همه طبقات، از بازرگانان و روحانیون و اصناف و غیره، در آن تنگ هم نشسته‌اند و روزهای متوالی با شکیبایی لجاجت‌ناپذیر می‌گذرانند و مصمم هستند تا خواسته‌هایشان برآورده نشده از زیر سایه پرچم انگلیس خارج نشوند. مردم خودشان به شکل بسیار قابل ملاحظه‌ای حفظ نظم را بر عهده داشتند و با توجه به کثرت نفرات ما مشکل زیادی با ایشان نداشتیم ...

شاید شب هنگام صحنه از هر وقت دیگری تماشایی‌تر بود. تقریباً هر چادر روضه خوانی داشت و به راستی منظره ستایش انگیزی بود این چادرها، هر کدام با حلقه شونندگانش، و روضه‌خوان در يك انتهای مجلس، در حالی که روایات کهن [امام] حسن [ع] و [امام] حسین [ع] را نقل می‌کرد. در قسمتهای غم‌انگیز روایت، مردم به آن شیوه خارق‌العاده ایرانی گریه سر می‌دادند. و به نشانه اندوه دست به سر می‌کوفتند. من هر شب در اطراف چادرها قدم می‌زدم تا شاهد این منظره شگفت باشم. به راستی معتقدم که در آن سه هفته بیشتر از تمام ماههای اقامت در ایران فارسی یاد گرفتم... با وجود گرما و بوی بد هوای باغ وقتی ماجرا تمام شد، به راستی احساس تأسف کردم. (۳۱)

تحصن‌گريدگان به هيچ وجه حاضر به مذاکره با فرستادگان شاه نبودند. در آن اوضاع و احوال کشیده شدن پای گران‌تداف به معرکه به عنوان واسطه میان بستی‌ها و دولت ایران، با وجود نارضایی وزارت خارجه بریتانیا، امری تقریباً اجتناب‌ناپذیر بود. وی تقریباً هر روز با وزیر امور خارجه ایران، میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، ملاقات می‌کرد. احتمالاً به تشویق همین وزیر آزادمنش بود که گران‌تداف روز ۱۶ ژوئیه/جمادی‌الاولی تلگرامی به لندن فرستاد و توصیه کرد به او اجازه داده شود به دیدار مظفرالدین شاه برود و برای بازگرداندن نظم به کشور خواستار عزل صدراعظم و مراجعت علما از قم شود. گران‌تداف این پیشنهاد را هفته بعد تکرار کرد و گفت: «به عقیده من اگر به اقدام قاطعی که موقعیت کنونی می‌طلبد دست بزنیم موضع ما در ایران بشدت تقویت خواهد شد.» (۳۲) معاون دایمی وزارت امور خارجه، سر چارلز *هاردینگ، این پیشنهاد را به ریشخند گرفت و آن را «یکی دیگر از تلگرامهای مهمل مستر گران‌تداف» نامید و گفت: «ما نمی‌توانیم نه خواستار برکناری صدراعظم بشویم و نه بازگشت مالاها را طلب کنیم» (۳۳)، ولی وزیر امور خارجه سر ادوارد *گری، کاردار سفارت ایران را به دفتر خود احضار کرد و با او در خطی که از توصیه‌های گران‌تداف هم چندان دور نبود سخن گفت.

ادوارد گری از نارضایی مردم ایران از وزیران شاه صحبت کرد و از کاردار خواست تا دولت خود را ترغیب به «رفع ظلم از رعایای خویش کند و یا خواسته‌هایشان را طوری برآورد که امکان ترك سفارت را پیدا کنند.» (۳۴) این اشاره نسبتاً روشنی بود به اینکه شاه خوب است عذر صدراعظم را بخواهد و دو درخواست دیگر بستی‌ها را نیز بپذیرد، یعنی تشکیل عدالت‌خانه و بازگرداندن علما به تهران که در غیبتشان بسیاری از امور حقوقی و مذهبی به حال تعطیل درآمده بود. به گران‌تداف دستور داده شد در مذاکراتش با اولیای دولت ایران همین خط را دنبال کند «تا با جلب رضایت مردم به این وضع بسیار نامطلوب خاتمه داده شود.» در عین حال در تلگرامی به گران‌تداف اطلاع داده شد که «هرچند ما با توجه به رسوم کشور اجازه داده‌ایم مردم در سفارت متحصن شوند، نمی‌توانیم در امور میان آنها و دولتشان مداخله کنیم. دولت اعلیحضرت نمی‌تواند خود را در جنبش سیاسی اصلاح‌طلبانه در ایران درگیر کند.» (۳۵) بین این دو دستورالعمل تناقض آشکاری وجود داشت. کاردار سفارت انگلیس در شرایطی که هزارها ایرانی در داخل سفارت بست نشسته بودند و حاضر نبودند جز از طریق او با مقامات حکومتی مذاکره کنند چاره‌ای جز پادرمیانی نداشت. گران‌تداف احتمالاً از اینکه در مرکز وقایع باشد و نقشی را برعهده بگیرد لذت می‌برد و به همین خاطر روسها به وزارت امور خارجه شکایت بردند که گران‌تداف دارد در امور ایران مداخله می‌کند. بست‌نشینی مردم در داخل سفارت انگلیس و نیز هجرت بزرگ علمای طراز اول به اتفاق مریدانشان به قم زندگی را در دارالخلافه فلج کرد و شاه را سرانجام به زانو درآورد.

روز ۳۰ ژوئیه/۸ جمادی‌الثانی عین‌الدوله، صدراعظم نامحسوب معزول شد و جای خود را به مشیرالدوله وزیر امور خارجه داد و شخص اخیر نماینده‌ای را با پیشنهادهای مهمی که به امضای شاه رسیده بود به قم فرستاد. این پیشنهادهای حاوی امتیازهای دوربردی در جهت تأمین خواسته‌های تحصن‌گرایان قم بود. در ابتدا بستی‌های سفارت

حاضر به قبول پیشنهادها نشدند مگر اینکه دولت بریتانیا اجرای آنها را تضمین کند، ولی به مردم گفته شد که این امر امکان ندارد. سپس روز ۳ اوت/ ۱۲ جمادی‌الثانی صدراعظم جدید پسرش را به محل سفارت فرستاد و پسر صدراعظم در حالی که کاردار سفارت کنارش ایستاده بود فرمانی را که به امضای مظفرالدین شاه رسیده بود برای مردم قرائت کرد. در این فرمان تشکیل مجلس و عفو عمومی برای تحصن‌گزیدگان از جمله وعده‌ها بود. اما بستی‌ها عبارتی را که در مورد تشکیل مجلس نوشته شده بود نپسندیدند و آن را بیش از حد مبهم و دوپهلوی خواندند. پس از آنکه دو پیشنویس دیگر را مردم رد کردند، گرانت‌داف به همراهی چند تن از بست‌نشینان به خانه بیلاقی صدراعظم رفت و در آنجا پس از مذاکرات طولانی، که گرانت‌داف «در آن شرکت نداشت مگر وقتی که مستقیماً مورد سؤال قرار می‌گرفت»، سرانجام يك متن قابل قبول نوشته شد. این متن را مظفرالدین شاه روز ۹ اوت/ ۱۸ جمادی‌الثانی امضا کرد. فرمان مشروطیت را سپس پسر صدراعظم به محل سفارت آورد و آن را در حالی که وابسته نظامی سفارت انگلیس، سرهنگ داگلاس، برای اطمینان بیشتر در کنارش ایستاده بود به صدای بلند قرائت کرد. این بار بستی‌ها فرمان را «با اظهار شادمانی فراوان» (۳۶) پذیرا شدند. فرمان روز بعد انتشار یافت و همه تحصن-گزیدگان جز دویست نفر که دلخوریهای شخصی داشتند محل سفارت را ترك گفتند. و بالاخره تا ۲۰ اوت/ ۲۹ جمادی‌الثانی همه از سفارت خارج شده بودند.

بدین‌سان نخستین مرحله مبارزه مشروطه‌خواهان ایران به پایان رسید. افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی توسط شخص مظفرالدین‌شاه در روز ۷ اکتبر ۱۹۰۶/ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ (بعد از چند فقره بست‌نشینی دیگر در محل سفارت) و تدوین قانون اساسی تا حد زیادی مدیون فشار خاموش آن چهارده هزار نفری بود که طی سه هفته داغ و ناراحت در گوشه‌ای از قلمرو انگلیس در تهران چادر زده بودند.

بست بزرگ ۱۳۲۴/۱۹۰۶ به هیچ‌وجه آخرین مورد تحصنی نبود

که انگلیسی‌ها را درگیر ساخت. ایرانیهای دیگر با الهام گرفتن از هموطنانشان در تهران در ماه سپتامبر/ رجب در کنسولگریهای انگلیس در رشت و تبریز متحصن شدند و گفتند تا ولیعهد [محمد علی میرزا] امتیازهایی را که پدرش در تهران داده است تأیید نکند از تحصن خارج نخواهند شد. سال بعد، کوچکترین برادر [محمد علی] شاه [ابوالفتح میرزا] سالارالدوله بعد از کوشش نافرجامی که برای رسیدن به تاج و تخت به عمل آورد به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد، و سر سیسیل* اسپرینگ رابس، وزیر مختار انگلیس را وادار کرد در نامه‌اش به سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه زبان به شکایت بگشاید:

ما اینک در وضعی هستیم که بالاچار داریم شخصی را که علناً یاغی شده و موجب مرگ و میر عندهٔ زیادی را فراهم آورده است حفظ و حراست می‌کنیم. تصور می‌کنم وقت آن رسیده است که از دولت و مجلس [ایران] بخواهیم مقرراتی چند دربارهٔ حقوق و وظایف بست نشینی وضع کنند. (۳۷)

اسپرینگ رابس در همین نامه از «دو هزار آزادیخواهی» سخن می‌گوید که چند روزی زودتر در همان ماه در غیبت کنسول به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شده بودند. سالارالدوله را انگلیسی‌ها سرانجام پس از گرفتن امان‌نامه به مقامات ایرانی تحویل دادند. مظفرالدین شاه در ژانویهٔ ۱۹۰۷/ ذیقعد ۱۳۲۴ درگذشت و پسرش محمد علی میرزا که با مشروطه‌خواهان همدلی نداشت به جای پدر نشست. محمد علی شاه در ژوئن ۱۹۰۸/ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ به کمک بریگاد قزاق که زیر نظر صاحب‌منصبان روسی اداره می‌شد، با موفقیت کودتایی علیه مشروطه‌خواهان ترتیب داد. ساختمان مجلس به توپ بسته شد و تعطیل گردید. جمعی از رجال سیاسی را دستگیر و اعدام کردند. جمعی دیگر از جمله سید حسن تقی‌زاده، نمایندهٔ جوان و با نفوذ تبریز در مجلس، با پناه بردن به سفارت انگلیس از مهلکه گریختند. هر چند سربازان بریگاد قزاق سفارت را در محاصره گرفته بودند و دستور داشتند از دخول بستی‌ها جلوگیری کنند، بیش از شصت

نفر موفق شدند وارد سفارت شوند و در حدود سه هفته در آنجا تحصن گزیدند. تقی‌زاده و چند نفر دیگر از آنجا راه انگلستان را در پیش گرفتند. در انگلیس پرفسور ادوارد براون به کمک تقی‌زاده مفسر شتافت و کاری موقتی در کتابخانه دانشگاه کمبریج برای وی دست و پا کرد. وی همچنین سخنرانیهای تقی‌زاده را در اجتماعاتی که [برای حمایت از مشروطه‌خواهان ایران] در لندن و کمبریج تشکیل می‌شد به انگلیسی ترجمه می‌کرد. تقی‌زاده چند ماهی در کمبریج اقامت گزید و سپس دوباره عازم ایران شد تا در تبریز به ملیون پیوندد^{۱۱}.

اما تنها مشروطه‌طلبان و ملیون نبودند که در این ایام پرآشوب ایران از انگلیسی‌ها انتظار کمک داشتند. روستاییان یزد هم که خواهان لغو يك مالیات هشتاد ساله بودند در سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ نزدیک سه هفته در تلگرافخانه شرکت هند و اروپا بست نشستند. در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ حبیب‌الله‌خان قوام‌الملک، کلانتر و بیگلربیگ ایلات خمسۀ فارس، در کنسولگری انگلیس در شیراز متحصن شد. و در همان سال بیست‌وپنج نفر از مسگرهای کرمان که به توسعه بازار معترض بودند و می‌گفتند این کار فضای قابل استفاده جلو دکان آنها را کم می‌کند به کنسولگری انگلیس در کرمان پناهنده شدند. يك سال بعد جمعی از عشایر بیشتر از يك ماه در محوطه تلگرافخانه قم بست نشستند. اعتراض اینان به کوتاه شدن دستشان از چراگاه‌های سنتی خود بود. و به همین ترتیب بست‌نشینی ادامه داشت. تنها با روی کار آمدن رضاشاه و مسلط شدنش بر سراسر کشور در دهه ۱۲۹۹/۱۹۲۰ ش بود که به بست‌نشینی پایان داده شد. انگلیسی‌ها دست کم نفس راحتی کشیدند.

۱۱) سید حسن تقی‌زاده، متولد ۱۸۷۷، متوفا ۱۹۷۰. یکی از رهبران برجسته جنبش مشروطیت در دوران قاجاریه. در دوران پهلوی نیز همچنان با نمایندگی مجلس، سناتوری و وزارت نقشهای مهمی در امور کشور ایفا کرد. عاقد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی، ۱۹۲۱؛ وزیر مختار ایران در انگلیس، ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰؛ وزیر مالیه، ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳؛ مدرس تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه لندن، ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱؛ وزیر مختار، سفیر کبیر ایران در انگلیس، ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶؛ رئیس مجلس سنای ایران، ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۷. [توضیح مؤلف]

آخرین قاجارها

کناره گیری محمدعلی شاه مرتجع از سلطنت در ژوئیه ۱۹۰۹ میلادی / جمادی الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری یکی از پی آمدهای جنبش مشروطه خواهی در ایران بود. پسر دوازده ساله اش سلطان احمد میرزا جانشین پدر شد و چون نابالغ بود زمام امور حکومت در دست يك نایب السلطنه قرار گرفت تا سرانجام شاه نوجوان به شانزده سالگی و -از نظر ایرانیها- سن قانونی رسید. احمد شاه روز ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۴ / ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ در تهران تاجگذاری کرد و سه هفته بعد آرشیدوک* فردیناند، وارث تاج و تخت اتریش در شهر* سارایوو در* بوسنی (صربستان) به ضرب گلوله از پای درآمد و هنوز چند روز نگذشته، اروپا در کام شعله های جنگ جهانی اول فرو رفت. در همان سال ایران با وجود اعلام بیطرفی مورد تجاوز سپاهیان انگلیس و روسیه و عثمانی قرار گرفت، و هر کدام قسمتی از خاک کشور را به اشغال خود درآوردند. از آن پس ایران در مبارزه میان قدرتهای بزرگ مَهره ای بود که گاه به این سو و گاه آن سو رانده می شد و در این میان نظرات پادشاه جوان آن، خوب یا بد، چیزی یا پیشیزی بیش ارزش نداشت.

پیروزی متفقین در سال ۱۳۳۶ / ۱۹۱۸ انگلیسی ها را در خاورمیانه

در موقعیت بی‌اندازه نیرومندی قرار داد و مخصوصاً در ایران بعد از فروریختن رژیم تزاری در روسیه، بریتانیا یکه‌تاز میدان شد. اواخر سال ۱۹۱۸/ اوایل ۱۳۳۷ دولت بریتانیا سالی ۳۰ میلیون لیره در ایران خرج می‌کرد که بخشی از آن صرف نگهداری قوای اشغالگر آن کشور در ایران می‌شد و بخشی دیگر صرف پرداخت کمک به دولت ایران و ارتش کوچکش یعنی بریگاد قزاق که دولت روسیه مسئولیت آن را قبلاً برعهده داشت. علاوه بر آن، انگلیسی‌ها از اوت ۱۹۱۸/ ذیقعه ۱۳۳۶ ماهانه ۱۵ هزار تومان (معادل ۵ تا ۶ هزار لیره) به پادشاه جوان می‌پرداختند، با این تفاهم که از وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای انگلیسی-خواه حمایت کند و این پرداختها با ادامه حمایت شاه از وثوق‌الدوله همچنان ادامه داشته باشد. شخص اخیر و دو تن از وزرای کابینه، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله، متفقاً به *«حکام‌ثلاثه» معروف بودند، و در مذاکرات ظریفی که با سرپرسی کاکس، نماینده دولت بریتانیا در تهران برای عقد قرارداد جدیدی بین انگلیس و ایران در جریان بود نقش حساسی را برعهده داشتند. این مذاکرات به ابتکار لرد کرزن آغاز شده بود که اینک زمام امور خارجه بریتانیا را در دست داشت، و هدف آن تحقق یکی از نقشه‌های بلند پروازانه مورد علاقه‌اش بود، و آن احیای ایران زیر قیمومت انگلیس بود به عنوان یک کشور از چند کشور دوست، که زنجیروار یکی پس از دیگری بین دریسای مدیترانه و مرزهای هندوستان انگلیس قرار داشتند. در همین اوان، در ژانویه ۱۹۱۹/ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ کنفرانس بسیار مهم صلح در پاریس گشایش یافت. در آنجا انگلیسی‌ها از ورود نمایندگان ایران به رهبری مشاورالممالک، وزیر امور خارجه، که یک ناسیونالیست استوار و مانند بسیاری از هموطنان خود خواستار پایان دادن به نفوذ انگلیسی‌ها در ایران بود، ناراحت شدند.

**

(۱) مقرری احمد شاه از طرف سفارت انگلیس به حساب مخصوصی که نصرت‌الدوله در بانک انگلیسی شاهنشاهی ایران گشوده بود پرداخت می‌شد. [توضیح مؤلف]

در این اوضاع و احوال، نه سر پرسی کاکس در تهران و نه لرد کرزن در لندن هیچکدام از دریافت این خبر که احمد شاه عزم سفر فرنگ دارد، خوشحال نشدند. هردو نگران استعداد احمد شاه در دسیسه‌چینی بودند و می‌ترسیدند به محض اینکه پایش به خارج برسد، فرانسویان و دیگر رقبای اهداف انگلیسی‌ها در ایران را به اقدامات متقابل تشویق کند.

زمانی که احمد شاه تمایل خود را برای سفر به اروپا با سر پرسی کاکس در میان گذاشته بود دیپلمات انگلیسی کوشیده بود او را منصرف کند. این گفتگو در نوامبر ۱۹۱۸ / صفر ۱۳۳۷ اندک‌زمانی بعد از عقد قرارداد ترک مخاصمات با آلمان صورت گرفته بود. ولی شاه منصرف نشد و در اواخر ژانویه ۱۹۱۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ از مقامات بریتانیا - که اینک کنترل تمام راههای خروجی کشور را در دست داشتند و او بدون کمک ایشان قادر به سفر نبود - درخواست کرد که تسهیلات لازم برای مسافرتش را فراهم بیاورند. ذکری از دیدار از انگلستان به میان نیامد. قصد اصلی احمد شاه از سفر تغییر آب و هوا بود. شاه جوان علاقه‌ای به مسائل سیاسی ایران نداشت و کاملاً راضی بود که امور کشور را به دست وزرای کابینه بسپارد. گفته می‌شد که عشق اول او گردآوردن پول است، و شایع بود که از آغاز جلوس خود به این طرف در حدود یک میلیون لیره جمع کرده است. پرسی کاکس عقیده داشت که یکی از دلایل بیصبری شاه برای خروج از کشور سرکشی به اموالش و «به امانت سپردن موجودی قلکش» (۱) بود.

کاکس نگران بود که مبادا به خاطر غیبت شاه مذاکراتش با «حکام ثلاثه» دچار وقفه گردد. این بود که تأثیر سفر مورد بحث را در اوضاع و احوال با وثوق‌الدوله و خود شاه در میان گذاشت. احمد شاه - که کاکس او را «شدیداً مشتاق عزیمت» یافت - قول داد که به وزرای خود اختیارات کافی بدهد و در ایامی که در سفر است اجازه ترمیم یا تغییر کابینه را ندهد. اما شاه در مورد خود قرارداد موضع فارغ از تعهدی را در پیش گرفت و اظهار داشت که حمایت افکار

عمومی از قرارداد به هیچ وجه مسلم نیست و او به عنوان پادشاه يك کشور مشروطه ناچار است این امر را در نظر بگیرد.^۲ با وجود این کاکس به این نتیجه رسید که موافقت با میل شاه به سفر ممکن است مآلاً فواید بیشتری در برداشته باشد تا مخالفت با آن. از این رو در اوایل ماه فوریه/جمادی الاولی به وزارت امور خارجه تلگرامی فرستاد و توصیه کرد که با نقشه مسافرت شاه اعلام موافقت شود. کاکس توضیح داد که مسافرت شاه به پاریس از مسیر بغداد و حلب باعث می شود که «در تمام راه و تا وقتی که به پاریس برسد توی مشت خودمان باشد و به ما احساس دین کند.» و همچنین در مدت شش تا هشت هفته ای که سفرش به درازا خواهد کشید، دولت بریتانیا قاعدتاً بایستی در کنفرانس صالح با متفقان خود به حدی از توافق رسیده باشد که بتواند دسیسه - چینی های احتمالی احمد شاه را خنثی کند. علاوه بر این، احمد شاه متوقع بود که حتی در ایام گذراندن تعطیلاتش در فرنگ مقررری ماهانه اش را از دولت بریتانیا همچنان دریافت دارد. «من تصور می کنم این اهرم به اضافه رفتار دوستانه بین راه ما را قادر بسازد که از او خاطر جمع بشویم.» (۳)

لرد کرزن تا این حد مطمئن نبود. او در حاشیه تلگرام کاکس به اجمال نوشت: «به هر قیمتی شده او را باید دور نگه داشت.» (۴) لرد کرزن هنوز می ترسید که احمد شاه به محض رسیدن به فرانسه به دسیسه چینی علیه منافع انگلیس پردازد و «حکام ثلاثه» نیز نبودن شاه را در ایران بهانه کنند و در مذاکراتی که برای لرد کرزن آنقدر اهمیت داشت کار را به دفع الوقت بگذرانند. از طرف دیگر مشکلات

(۲) احمدشاه نیز بهایی داشت. وثوق الدوله به سرپرسی کاکس گفت که احمدشاه آماده است با دولت بریتانیا همکاری کند مشروط بر اینکه از او وسلسله قاجاریه حمایت کنند و مادام العمر نیز ماهی ۲۰ هزار تومان به او مقررری بپردازند. لندن این درخواستها را رد کرد و حاضر نشد چیزی بیشتر از حمایت دوستانه از شخص وی و ادامه پرداخت مقررری فعلی «مادامی که اعلیحضرت همچنان از صمیم قلب از کابینه آن حضرت والا (یعنی وثوق الدوله) حمایت کنند» (۲) به احمد شاه قول بدهد. [توضیح مؤلف]

عملی «تقریباً رفع نشدنی» سر راه سفر وجود داشت. از این رو به پرسی کاکس دستور داده شد، تا زمانی که صلح «قطعاً برقرار» (۵) نشده احمد شاه را از شروع سفرش به فرنگ منصرف نماید.

در تهران شاه از رویه منفی و نامساعد دولت بریتانیا به تلخی زبان به شکوه گشود. کاکس بار دیگر سعی کرد از جانب او پادرمیانی کند. در پایان ماه مارس / جمادی الثانی به لرد کرزن تلگراف زد که «اگر حالا که دارد با ما راه می‌آید، با روحیه موافق با او روبه‌رو شویم، می‌توانیم از هر لحاظ مطمئن باشیم که مشکلی برای ما ایجاد نخواهد کرد. اگر چنین نکنیم و او را برخلاف میلش در تهران نگاه داریم تعجبی نخواهد داشت اگر دست به کارشکنی و دسیسه‌چینی بزند.» (۶) لرد کرزن در حالی که هنوز قدری دودل بود، پیشنهاد کاکس را پذیرفت، مشروط بر اینکه احمد شاه قبل از هر چیز قول بدهد که «به طور کلی از هر نوع دسیسه‌چینی و مراوده با اشخاص نامطلوب خودداری کند و در اثنای برگزاری جلسات کنفرانس صلح به پاریس نرود». او همچنین باید به وثوق الدوله اختیارات کامل بدهد تا مذاکرات قرارداد را با کاکس به پایان برساند. لرد کرزن در عین حال چنین اظهار نظر کرد که سفر احمد شاه به انگلستان قبل از پایان مذاکرات «بسیار بده‌موقع» (۷) خواهد بود و پیشنهاد کرد که خوب است شاه تا آن زمان در کشورهای اروپا وقت بگذراند.

در واقع احمد شاه تصمیم گرفت که عزیمت خود را از ایران تا اواخر تابستان به تعویق بیندازد. وی ادعا کرد که این تصمیم را به خاطر پرهیز از سفر در شدت گرما گرفته است ولی از آنجا که سرانجام در اوایل ماه اوت / ذیقعد در زمانی که تابستان به هیچ وجه هنوز به سر نرسیده بود تهران را ترك گفت، محتمل‌تر این است که یا مایل به پذیرفتن شرایط لرد کرزن نبود و یا اینکه تحت تأثیر نظر «حکام ثلاثه» قبول کرده بود که موافق میل انگلیسی‌ها تا پایان مذاکرات قرارداد در تهران بماند.

پرسی کاکس در دادن ترتیبات سفر احمد شاه با مشکلاتی روبرو

شد. در بحبوحهٔ حوادثِ بعد از جنگ، مقامات دولتی انگلستان سرگرم دلمشغولیهای خود بودند و برای هوسهای پادشاه جوانی که نه در وطن خودش و نه در دنیای خارج هیچکدام وزنه‌ای محسوب نمی‌شد وقت نداشتند. به کاکس گفتند که به هیچ وجه مجاز نیست نسبت به امکان سفر احمد شاه به انگلیس قبل از پایان مذاکرات تعهدی بکند. و در هر حال به کاکس اطلاع داده شد که پادشاه انگلیس قبل از اواخر ماه اکتبر / صفر ۱۳۳۸ نخواهد توانست احمد شاه را به حضور بپذیرد. اواخر ماه ژوئیه / شوال احمد شاه اعلام کرد تصمیم گرفته است از مسیر دریای خزر سدریای سیاه عازم اروپا شود و از باطوم با کشتی به استانبول برود و با پدر خود [محمدعلی شاه مخلوع] که در آنجا در تبعید به سر می‌برد ملاقات کند. وزارت امور خارجه به کاکس اطلاع داد که این امر ممکن نیست زیرا نیروهای بریتانیایی مستقر در قفقاز در آستانهٔ عقب‌نشینی هستند و از این رو انگلیسی‌ها نمی‌توانند مسئولیت ایمنی شاه را برعهده بگیرند. مقامات وزارت خارجه اصرار داشتند که شاه از مسیر بغداد و سوئز سفر کند. کاکس اعتراض کرد و خاطر نشان ساخت که احمد شاه تصمیمش را گرفته است و با ناشکیبایی فوق‌العاده زیاد آمادهٔ عزیمت است و چه لندن بخواهد چه نخواهد، عزمش را جزم کرده است که از راه باطوم سفر کند. کاکس در تلگرام خود گفت: «اگر توقع شاه بر آورده نشود و به هنگام ارائهٔ متن نهایی اسناد (یعنی متن نهایی قرارداد انگلیس و ایران) برای امضا من قادر نباشم به معظم‌له اطلاع دهم که ترتیبات لازم داده شده، رویهٔ او به کلی تغییر خواهد کرد و پیشرفت موفقیت‌آمیز سیاست ما به خطر خواهد افتاد.» (۸)

در همین هنگام به کاکس اطلاع رسید که دولت بریتانیا قصد دارد مقرری ماهانهٔ احمد شاه را قطع کند. انتخاب زمان نامناسب‌تری برای این تصمیم امکان نداشت. کاکس به شدت واکنش نشان داد و خاطر نشان ساخت که پرداخت مقرری «به هیچ وجه متکی یا مربوط به پایان گرفتن مذاکرات کنونی نیست» بلکه آن را سرس. *مارلینگ در ماه مه ۱۹۱۸ / شعبان ۱۳۳۶ بدون هیچگونه قید و شرطی اعلام داشته و گفته است:

«مادامی که شاه وثوق را در مسند صدارت نگاه دارد و صمیمانه از او حمایت کند» پرداخت خواهد شد. قطع مقرری در زمان حاضر مساوی خواهد بود با «عهدشکنی آشکار». (۹)

مقامات لندن که اطلاع یافته بودند فرانسوی‌ها پیشنهاد کرده‌اند یکی از ناوهای خود را برای سفر باطوم به استانبول در اختیار احمد شاه بگذارند در هر دو مورد نظر سفیر خود را پذیرفتند. وزارت جنگ و نیروی دریایی به سرعت دست به کار شدند تا تسهیلات لازم را برای سفر احمدشاه فراهم بیاورند و تصمیم قطع مقرری لغو شد. سه روز پس از به امضا رسیدن قرارداد انگلیس و ایران در تهران در نهم اوت/ ۱۲ ذیقعدة، احمدشاه رهسپار باکو و باطوم شد؛ در آنجا رزمناو* «سیریز» در انتظارش بود تا او و دوازده تن همراهش را به استانبول ببرد. احمد شاه پس از آنکه يك هفته نزد پدر خود ماند با همان ناو به بندر* تاراتتو [در جنوب شرقی ایتالیا] رفت.

در اروپا احمدشاه وقت خود را بین سویس و جنوب فرانسه تقسیم می‌کرد. تا اوایل ماه اکتبر/ محرم ۱۳۳۸ به پاریس نرفت، و وقتی که رفت به صورت ناشناس با نام مستعار «پرنس عباس» در هتل* موریس اقامت گزید. اقداماتش در پاریس موجبی برای شکایت لرد کرزن فراهم نیاورد.

در این میان برنامه‌ریزی برای سفر هفت روزه احمدشاه به انگلیس در جریان بود. پرنس نصرت‌الدوله فیروز، یکی از «حکام ثلاثه» که به جای مشاورالممالک (که به هیچ‌وجه مورد اعتماد انگلیسی‌ها نبود) وزیر امور خارجه شده بود، به لندن آمد تا به حل و فصل مسائل اجرایی قرارداد و مسافرت احمد شاه بپردازد. هرچند شرایط صرفه‌جویی زمان جنگ هنوز برلندن حکمفرما بود، ضیافت شام بزرگی به دعوت لرد کرزن در هتل* کارلتن به افتخار نصرت‌الدوله برپا شد. در این ضیافت لرد کرزن نطق‌گرایی ایراد کرد و از پیوندهای کهن و نزدیکی که بین دو کشور وجود داشت سخن راند و به میهمان خود به عنوان طلایه‌دار احمد شاه خوشامد گفت. قرار شد که

احمد شاه در اوایل ماه نوامبر / صفر از لندن دیدار کند و برنامه استقبال سنتی که هنگام مسافرت سران کشورها به انگلستان به عمل می‌آمد برای او هم اجرا شود.

بر سر محل اقامت و نشان زانوبند هم مسائلی پیش آمد، درست همان‌طور که در مورد سفر مظفرالدین شاه قریب هجده سال زودتر پیش آمده بود. ایرانیهای زودرنج وقتی شنیدند که قرار شده احمد شاه و همراهانش در لنزداون هاوس اقامت کنند اعتراض کردند. آنها استدلال کردند که هم ناصرالدین شاه و هم جانشینش در کاخهای سلطنتی اقامت کرده بودند و اقامت در هر ساختمان پایین‌تری دوشان احمد شاه خواهد بود. از این‌رو انگلیسی‌ها با اکراه ترتیبی دادند که شاه و عموی جوانش نصرت‌السلطنه و پرنس فیروز در کاخ بکینگهم اقامت کنند و بقیه همراهان را به لنزداون هاوس فرستادند. اما در مورد نشان زانوبند، با وجودی که وزیر امور خارجه ایران شخصاً به لرد کرزن متوسل شد، جای هیچگونه عقب‌نشینی نبود. لرد کرزن استدلال کرد که احمد شاه علاوه بر اینکه مسیحی نیست، برای دریافت چنین نشان والایی بیش از حد جوان است و هنوز چنانکه شاید و باید جای خود را بر تخت سلطنت استوار نساخته است. لرد کرزن به صاحب‌منصبان وزارت امور خارجه که ایرانیها به ایشان نیز متوسل می‌شدند دستور داد در صورت تکرار تقاضا به پرنس فیروز بگویند که «این کوشش برای قائل شدن شرایط قبلی در مورد اعطای نشان، عملی است بی‌سابقه و در عین حال حساب شده برای ایجاد تأثیری بسیار نامساعد».^۳ (۱۰)

(۳) تصور اعطای نشان زانوبند به احمد شاه يك رجل سیاسی هفتاد و دو ساله به نام ارل آو *رزبری را بر آن داشت تا بانگ اعتراض خود را بلند کند. يك ربع قرن زودتر وی از مسند نخست وزیری مخالفت خود را با اعطای این نشان به افراد غیرمسیحی به‌ملکه ویکتوریا ابراز داشته بود. اکنون درنامه‌ای که به‌لرد *کرو، دولتمرد برجسته لیبرال، نوشت از نشان زانوبندی که به‌مظفرالدین شاه داده شده بود (نگاه کنید به فصل ۱۴) با عبارت «یکی از مضحک‌ترین و زشت‌ترین اقدامات عصر حاضر» یاد کرد و در ادامه نامه خود نوشت: «امیدوارم اولیای دولت بریتانیا در مورد شاه کنونی تزلزل از خود نشان ندهند

همچنین وقتی احمد شاه چند هفته قبل از تاریخ تعیین شده ورودش اعلام کرد که سفرش را به انگلیس به تأخیر می‌اندازد تا در این میان رسماً از فرانسه دیدار کند، لرد کرزن مؤکداً بر سر حرف قبلی خود ایستاد و گفت اگر شاه طبق برنامه تعیین شده روز ۳۱ اکتبر/۶ صفر وارد لندن نشود هیچ معلوم نیست چه وقت پادشاه انگلیس قادر باشد او را به حضور بپذیرد.

احمد شاه و همراهان روز جمعه ۳۱ اکتبر/۶ صفر طبق قرار قبلی وارد بندر دوور شدند. مهمانان ایرانی در بندر* کاله سوار کشتی سلطنتی بریتانیا به نام* «آلگزاندر» شده بودند. در غیبت پرنس ویلز [ولیعهد] که در مسافرت خارج از کشور بود پرنس آلبرت دومین پسر پادشاه (جورج ششم آینده) از احمد شاه استقبال کرد و شهردار و انجمن شهر دوور در سکوی ایستگاه راه آهن - که از آنجا احمد شاه با قطار مخصوص عازم لندن شد (تصویر ۱۸) - به شاه ایران رسماً خوشامد گفتند. پادشاه و اعضای کابینه و شخصیت‌های درجه اول دیگر در ایستگاه ویکتوریا از شاه کوتاه قد و فربه و نجس استقبال کردند. احمد شاه سپس به همراهی پادشاه و پرنس آلبرت سوار کالسکه شدند و با اسکورتی از قراولان سوار خاصه تا کاخ بکینگهم پیش راندند. همان شب احمد شاه و نه تن از همراهانش در مجلس ضیافت رسمی که به افتخارش در کاخ برپا شده بود شرکت کردند. در میان مهمانان بسیاری از شخصیت‌های درجه اول کشور حضور داشتند از جمله اسقف اعظم کنتزبری و بانو، لرد* برکن هید رئیس دیوان عالی کشور و بانو، مستر وینستن* چرچیل و بانو، و سرمورتیمر دیورند که در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه وزیر مختار انگلیس در ایران بود. سخنرانیهای پادشاه انگلیس و احمد شاه در این مجلس مثل بسیاری سخنرانیهای مشابه پر از عبارات تعارف آمیز توخالی بود. پادشاه انگلیس به قرارداد

→ و مراقبت کنند که ما مجبور به اعطای این نشان به يك كافر نشويم. سوگندی که دریافت کننده نشان می‌خورد او را متعهد به ازین بردن كفار می‌کند.» (۱۱) [توضیح مؤلف]

جدیدالامضا تنها به صورت غیرمستقیم اشاره کرد و احمد شاه که به زبان فرانسه سخن می‌گفت به آن اصلاً اشاره نکرد. احمد شاه در ضیافت ناهار روز بعد هم که به دعوت شهردار وانجمن شهر لندن در تالار شهرداری برپا شده بود باز هیچ اشاره‌ای به قرارداد نکرد، هرچند که شهردار و لرد کرزن هر دو در سخنرانیهایشان به آن اشاره کردند. این جانداختگی که برای میزبانانش نامطبوع و حتی ناامید کننده بود تصادفی نبود و از تردیدهای احمد شاه نسبت به قرارداد، که لرد کرزن برعکس به آن افتخار می‌کرد، سرچشمه می‌گرفت.

روزنامه «تایمز» به سنت خود سرمقاله‌ای چاپ کرد و ضمن خوشامدگویی به احمد شاه از پیوندهای تاریخی بین دو کشور سخن گفت. روزنامه «بردباری و خونسردی» نشان داده شده توسط احمد شاه در طول ماههای دشوار «جنگ جهانی را ستود و این صفات را «نشانه ظرفیت و قدرت اخلاقی» شاه خواند و سپس، معلوم نیست بر چه اساسی، ادعا کرد که قرارداد به گرمی مورد تأیید شاه قرار گرفته است، قراردادی که «هدف دیگری ندارد جز اینکه به این کشور باستانی و تاریخی مسلمان کمک کند تا رونق پیشین خود را بازیابد.» (۱۲) لرد کرزن هنگامی که در سخنرانی خود در تالار شهرداری از «موهبتهای اخلاقی و هوشمندی ابراز شده توسط شاه» سخن گفت و اظهار داشت که این فضایل «موفقیت آینده شاه را در سالهای سلطنتش نوید می‌دهد» قاعدتاً بایستی به تعارفات طنزآمیز متوسل شده باشد. اما وقتی که کرزن گفت «دولت کنونی، مانند هر انگلیسی وطن‌خواه، هدفی جز این ندارد که به ایران کمک کند تا استقلال و تمامیت خود را حفظ نماید» (۱۳) صادقانه سخن می‌گفت و در صداقتش شکی وجود نداشت. اما بسیاری از ایرانیان نظری جز این داشتند و میان استقلال کشورشان و شرایط قرارداد انگلیس و ایران ناسازگاری شدیدی مشاهده می‌کردند. به همین علت بود که هنوز دو سال از امضای قرارداد نگذشته، دولت جدید ایران که «حکام ثلاثه» و کسانی نظیر آنان که برای دوستی دولت بریتانیا ارزش خاصی قائل بودند به آن راه نیافته بودند، قرارداد

را رسماً مردود اعلام کرد.

بقیه سفر احمد شاه به انگلستان بدون حادثه گذشت و توجه عمومی را نیز زیاد به خود جلب نکرد. پیش از آنکه احمد شاه از لندن عازم منچستر شود از قصر وینزر و از *آلدرشات* که در آنجا نیروی هوایی سلطنتی برنامه خاصی از پرواز هواپیما را برای او ترتیب داد و از دانشکده افسری *سندهرست* دیدن کرد. هم پادشاه و هم پرنس آلبرت با وی به تماشای برنامه‌ای از باله روس رفتند، و پرنس آلبرت با او به «تئاتر اعلیحضرت» رفت که نمایشنامه موزیکال مردم‌پسند *«چو چین چو»* در آن هر شب در برابر انبوه تماشاگران اجرا می‌شد. احمد شاه نمایندگان جوامع ایرانیان و پارسی‌های مقیم انگلستان را در محل سفارت ایران به حضور پذیرفت و یک جلد کتاب مقدس را که با چرم ساغری اعلا صحافی شده بود به رسم هدیه از دبیر *انجمن کتب مقدسه بریتانیا* و خارجه دریافت کرد. احمد شاه کار مذاکرات سیاسی جدی را به عهده وزیر امور خارجه ایران گذاشت و او بسیاری از مسائل جاری را با لرد کرزن مورد بحث و گفتگو قرار داد، از جمله اصلاح خطوط مرزی، گماردن یک مشاور امور مالی بریتانیایی به خدمت دولت ایران، توسعه خطوط راه آهن، فروش اسلحه به ایران، و امکان برقرار ساختن یک خط هوایی بین دو کشور.

روز چهارم نوامبر / ۱۰ صفر احمد شاه عازم منچستر شد و در آنجا از دانشکده فنی و کارخانه پارچه‌بافی شرکت *نوتال برادرست* دیدن کرد و سپس رهسپار ادنبورگ و بندر *روسایت* شد و در آنجا از ناوگان محافظ جزایر بریتانیا بازدید کرد. احمد شاه روز ۷ نوامبر / ۱۳ صفر به فرانسه بازگشت و به روایت وزیر امور خارجه ایران از پذیرایی خود در انگلیس کاملاً راضی بود.

احمد شاه علاقه‌ای به ترك اروپا از خود نشان نمی‌داد و تنها در اواخر بهار ۱۳۳۸/۱۹۲۰ بود که ایرانیها از اولیای دولت بریتانیا درخواست کردند ترتیب سفر بازگشت شاه را از طریق بغداد بدهند تا شاه بتواند به زیارت شهرهای مقدس کربلا و نجف برود. از نظر تعیین

زمان بازگشت احمد شاه و انتخاب مسیر آن مسائلی پیش آمد و سرانجام برای احمد شاه و ملترمین رکاب که تعدادشان در این میان افزایش یافته بود در یکی از کشتی‌های پستی شرکت * «پاسیفیک اند آری‌ینت» که از بندر ماری عازم عدن بود جا تهیه شد (نوزده بلیت درجه يك و ده بلیت معمولی برای خدمتکاران). در عدن، کشتی بخاری کوچک نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در خلیج فارس، کشتی * «لارنس دوم»، در حدی که برایش مقذور بود مسافران را سوار کرد. احمد شاه در بندر بصره به خشکی قدم نهاد و از آنجا به بغداد و شهرهای مقدسه رفت، و سرانجام در ماه ژوئن / رمضان پس از گذشت ده ماه از آغاز سفرش و پس از آنکه به وزیران کابینه موجبات کافی برای شکایت از و لخرجی‌هایش داده بود به خاک ایران رسید.

چند ماه بعد در فوریه ۱۹۲۱ / اسفند ۱۲۹۹ ش، کودتای رضاخان سیمای سیاسی ایران را دگرگون ساخت و ناقوس مرگ قرارداد انگلیس و ایران و سلسله قاجاریه را به صدا درآورد. «حکام ثلاثه» و دیگر رجال به اصطلاح «انگلیسی‌خواه حرفه‌ای» بی‌آبرو شدند و قرارداد انگلیس و ایران رسماً توسط پارلمان ایران لغو شد. در این میان احمد شاه که قلباً علاقه‌ای به امور سیاسی کشورش نداشت در ژانویه ۱۹۲۲ / جمادی‌الاولی ۱۳۳۹ / دلو ۱۳۰۰ ش به اروپا بازگشت و تا پایان سال در آن صفحات باقی ماند. احمد شاه بعد از بازگشت به ایران زندگی را تحت حکومت رضاخان (که در سال ۱۹۲۳ / ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۲ ش مقام رئیس‌الوزاری را نیز از آن خود ساخته بود) به نحو فزاینده‌ای نادلچسب می‌یافت. باردیگر در نوامبر ۱۹۲۳ / ربیع‌الاول ۱۳۴۱ / عقرب ۱۳۰۲ ش به کمک انگلیسی‌ها رهسپار بغداد و اروپا شد و دیگر هرگز به ایران بازنگشت و مجلس ایران او را سرانجام در اکتبر ۱۹۲۵ / ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ / آبان ۱۳۰۴ رسماً از سلطنت خلع و سلسله قاجاریه را پایان یافته اعلام کرد. چند هفته بعد رضاخان را پادشاه جدید ایران خواندند، و روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ / ۱۲ شوال ۱۳۴۴ / ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ او در کاخ گلستان که طی بیشتر از يك قرن اقامتگاه رسمی

پادشاهان قاجار بود افسر شاهی را بر سر خود نهاد.
خانم هارولد *نیکولسن (همان وایتا *سکوویل روست نویسنده)
که شوهرش در این زمان رایزن سفارت در تهران بود نوشته است که
ایرانیها چگونه در تدارک تاجگذاری اولین پادشاه پهلوی از انگلیسیها
کمک خواستند.

هیچ نکته‌ای نبود، هر چند جزئی، که در موردش با دوستان انگلیسی خود
مشورت نکنند. با الگوهای کوچکی از زری و مخمل به دیدن ما می‌آمدند. از
ما می‌خواستند که به قصر برویم و رنگ تالار تختگاه را پسند کنیم. می‌گفتند:
«هیچ می‌دانید. آخر ما بلد نیستیم». مقدار معتناهی بلور و چینی به شرکت‌های
انگلیسی سفارش داده بودند که یقیناً تا قبل از تاجگذاری به تهران نمی‌رسید. دیر سفارش
داده بودند، ولی ایرانیها می‌گفتند اهمیتی ندارد. برای لباس خدمتکاران قصر
احتیاج به پارچه قرمز داشتند، درست مثل اونیفورم قرمزی که مستخدمان سفارت
می‌پوشیدند. به نسخه‌ای از دستورالعمل قدم به قدمی که در تاجگذاری اعلیحضرت
جورج پنجم در کلیسای وست‌مینستر، به کار رفته بود نیاز داشتند. نسخه
دستورالعمل تهیه شد ولی پر از اصطلاحات تشریفاتی دشوار و نام جزء به جزء
لوازم تربیتی به کار رفته در مراسم بود و موجب بروز مشکلاتی شد. یکی از
وزرا که خیلی به انگلیسی دانی خودش می‌نازید به طور خصوصی به دیدن من
آمد تا معنی Rougedragon Poursuivant^۴ را بپرسد. وی گفت تصور می‌کرده
نوعی حیوان باشد. (۱۴)^۵

احمد شاه آخرین پادشاه قاجار در فوریه ۱۹۳۰ / اسفند ۱۳۰۸ در
*نوی بی از حومه پاریس در تنهایی و تبعید در گذشت. در هنگام مرگ
سی و دوساله بود و فرزندی از او باقی نماند. تنها پسرش که حاصل

(۴) بیچاره حق داشته! مترجم حاضر نیز در جستجوی معنی این واژه مجبور شد
به چند فرهنگ بزرگ مراجعه کند تا بفهمد مقصود «افسر متصدی نشانها و لوازم تشریفات
از رده» «آژدهای سرخ» در دربار سلطنتی بریتانیا است. م.
(۵) چهل سال بعد که محمد رضا شاه در تدارک تاجگذاری عقب افتاده خود بود،
باز طالب دریافت راهنمایی از انگلیسیها شد. وی رئیس بانک مرکزی ایران را به لندن
فرستاد تا با وزیر دربار و لرد *نورفک درباره ترتیباتی که برای تاجگذاری ملکه الیزابت
دوم داده بودند گفتگو کند و یک نسخه از فیلم آن رویداد را تهیه نماید. [توضیح مؤلف]

ازدواج او با دختری از طبقه پایین‌تر بود زودتر در گذشته بود. برادر احمد شاه، شاهزاده محمد حسن میرزا که در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ ش به دستور رضا شاه از ایران اخراج شده بود در این هنگام خود را وارث تخت طاووس خواند هر چند که یقیناً می‌دانست احتمال بازگشت سلطنت به قاجاریان بسیار ضعیف است. پادشاهان قاجار حکمرانانی ناتوان و خودخواه بودند که در میان مردم هواداران زیادی نداشتند. با این وجود در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ ش که هیتلر به روسیه حمله کرد، یک لحظه چنین به نظر رسید که به لطف بخت و اقبال زمان جنگ و بدگمانی انگلیسی‌ها نسبت به رضاشاه ممکن است قاجاریان دوباره بر اریکه قدرت تکیه زنند.

داستان اندیشه‌های دولت بریتانیا در مورد بازگرداندن قاجاریان به سلطنت به جای ادامه دادن سلسله پهلوی پس از برکناری رضا شاه در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ چنانکه شاید و باید مورد توجه قرار نگرفته است. اما در این باره اکنون به اندازه‌ای مطلب افشا شده وجود دارد که می‌توانیم بازگرداندن احتمالی قاجاریان را به سلطنت موضوع آخرین ماجرا در این سرگذشت ایرانیان در میان انگلیسی‌ها قرار دهیم. جریان تحولات را می‌توانیم در تلگرامهای وزارت امور خارجه و یادداشتهای روزانه آلیور*هاروی (لرد هاروی آو تَسبرگِ بعدی) که منشی خصوصی آنتونی*ایدن وزیر امور خارجه وقت بود دنبال کنیم. در یادداشتهای روزانه مستر ل. س. *ایمری، وزیر مشاور برای هندوستان و یکی از اعضای نیرومند کابینه چرچیل و نیز در یادداشتهای روزانه هارولد نیکولسن، که مثل ایمری یکی از دوستان قدیمی شاهزاده محمد حسن میرزا بود، مقداری مطالب روشنگر و منتشر نشده وجود دارد.

روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱/۳ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای بریتانیایی و روسی به خاک ایران حمله کردند تا منابع نفتی ایران را که برایشان حیاتی بود به تصرف خود درآورند و به یک مسیر مطمئن و قابل استفاده در هر چهار فصل سال برای رساندن تدارکات به روسیه دسترسی پیدا کنند. در عین حال بریتانیا و روسیه خواستار اخراج یا بازداشت

دیپلماتهای آلمانی و ایتالیایی و اتباع آن دو کشور گردیدند. رضاشاه و دولت او به جای پاسخ دادن به دفع‌الوقت پرداختند. پس از دو هفته انتظار کاسه صبر انگلیسی‌ها لبریز شد و در لندن و مسکو این تصمیم پُراهمیت گرفته شد که با اشغال تهران پس از يك ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته که در آن خواستار بازداشت آلمانها و آغاز اصلاحات حکومتی می‌شدند شاه را وادار به تسلیم کنند.

آلیور هاروی در یادداشت روز ۸ سپتامبر/۱۷ شهریور نوشت که امروز جلسه‌ای در وزارت امور خارجه تشکیل گردید که در آن گفته شد: «شاه به علت سیاستهای چپاولگرانه‌اش وبال گردن است و باید برود. برای جانشینی او يك شاهزاده جوان قاجار در انگلستان اقامت دارد که ممکن است به درد این کار بخورد.» (۱۵) همان روز ایمری یادداشت کرد که آن روز عصر جلسه کمیته دفاع تشکیل شد و ایران مورد بحث قرار گرفت و

آتونی (ایدن) با توجه به رویه شاه که به هیچ وجه رضایت‌بخش نبود عقیده داشت که آخرین پیشنهادهای ایران را باید رد کنیم و پیشروی به سوی تهران را آغاز نماییم. من اصرار کردم که ۴۸ ساعت به آنها مهلت بدهیم تا معلوم بشود پیشنهادهایشان جدی است یا نه، و در عین حال آماده حرکت به سوی تهران بشویم و حتی پیشروی را آغاز کنیم. سرانجام تصمیم گرفتیم تلفیقی کنیم از پیشنهاد من و درخواست شروع اصلاحات فوری، که احتمال قبول آن از طرف شاه کم بود. آتونی اکنون کاملاً آماده است که سومین پسر رضا [ظاهراً غلامرضا پهلوی] و یا دوست قاجار مرا مورد بررسی جدی قرار دهد و من پرنس حسن را از ویلز احضار کرده‌ام که به لندن بیاید و او را فردا سر ناهار ملاقات کنم. (۱۶)

روز بعد هاروی در دفترش نوشت که در کابینه تصمیم گرفته شد که «شاه باید دیر یا زود کنار برود. ایرانیها از هم اکنون دارند به ما پیشنهاد می‌کنند شاه را بیرون کنیم». مسئله این بود که چه شخصی را به جای او بگمارند. از آنجا که «ژنرال یا سیاستمدار برجسته‌ای وجود ندارد که جانشین او بشود، ما به سراغ سلسله قبلی آمده‌ایم که آنها هم اعتبار خود را از دست داده‌اند.» (۱۷)

روز ۱۰ سپتامبر / ۱۹ شهریور آنتونی آیدن با ایمری در منزل او در میدان *ایتن در محله *بلگری ویا نهار خورد تا با شاهزاده محمد حسن میرزا، مدعی تاج و تخت ایران، و دومین پسرش حمید آشنا شود. حمید جوان ۲۴ ساله‌ای بود که پس از گذراندن دوران آموزش در ناو *«ووستر» به عنوان دانشجوی ناوی پیمانی به‌استخدام شرکت کشتیرانی پست سلطنتی درآمده بود. ایمری در یادداشت آن شب نوشت که «ناهار به خوبی برگزار شد. آنتونی از قرار معلوم حمید جوان را پسندیده است و بعداً گفتگوی بسیار خوبی با پدرش داشت... نظر *بولارد (وزیر مختار انگلیس در تهران) را اکنون در مورد امکان بازگرداندن قاجاریه به سلطنت خواسته‌ایم و همین احتمال را ایرانیها به صورت خود انگیخته مطرح ساخته‌اند.» (۱۸)

به این ترتیب دولت بریتانیا امکان بازگرداندن قاجاریان را به سلطنت مورد بررسی قرار داد. سرهارس *سیمور که در فاصله سالهای ۱۳۱۵/۱۹۳۶ تا ۱۳۱۸/۱۹۳۹ وزیر مختار انگلیس در ایران بود و اینک یکی از معاونان وزارت امور خارجه به‌شمار می‌رفت و تصدی امور خاورمیانه را برعهده داشت، مأمور شد ارزیابی دقیقی از موضوع به عمل آورد. او به نوبه خود از هارولد نیکولسن کمک خواست که از سال ۱۹۲۵ / ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش تا ۱۹۲۷ / ۱۳۰۶ در سفارت انگلیس در تهران خدمت کرده بود و اکنون نماینده مجلس عوام و عضو شورای سرپرستی سازمان «بی‌بی‌سی» بود. نیکولسن روایت خوشمزهای را از ملاقاتش با مدعی تاج و تخت قاجار در روز ۱۳ سپتامبر / ۲۲ شهریور بر روی کاغذ آورده است.

من پرنس حسن ایران را در رستوران *بولستن به‌ناهار دعوت کرده‌ام تا با هارس سیمور، معاون وزارت امور خارجه، ملاقات کند. غرض از نهار این است که سیمور بتواند قضاوت کند که پرنس حسن یا پسران او ارزش بازگرداندن به‌سلطنت را دارند یا نه. پرنس بسیار گرم و گیراست ولی افکارش نظم منطقی ندارد. از او می‌پرسم چه مدت در لندن اقامت خواهد کرد. [به‌فرانس] جواب می‌دهد هرچه کمتر بهتر، چون حمله‌های هوایی ممکن است دوباره شروع شوند.

“et j'ai tellement peur mon ami.” [و من دوست عزیز خیلی می‌ترسم.]
 پسر ارشدش چه می‌کند؟ تازه ازناو آموزشی «ووستر» فارغ‌التحصیل شده.
 پرنس به‌زمزمه می‌گوید: “Il s'appelle Drummond.” [اسمش درامنداست.]
 می‌پرسم: «ولی آخر چرا؟»
 توضیح می‌دهد: “C'est un nom écossais.” [یک اسم اسکاتلندی است.]
 می‌پرسم: «فارسی بلد است؟»
 با خوشحالی جواب می‌دهد: “Pas un mot, pas un seul mot.” [هیچ،
 حتی یک کلمه هم بلد نیست.]
 واضح است که این موضوع تأثیر خوبی نخواهد داشت.
 بعد شاه شاهان اضافه می‌کند: “Mais il pourrait bien l'apprendre.” [اما
 می‌تواند آن را یاد بگیرد.]
 احساس می‌کنم که ناهارم از نقطه‌نظر سیاسی موفقیت‌آمیز نبوده است. (۱۹)

بولارد، وزیر مختار انگلیس در ایران از طریق تلگراف طرف
 مشورت قرار گرفت. او در پاسخ، دولت لندن را از هرگونه کوششی
 برای بازگرداندن قاجارها به سلطنت برحذر داشت. بولارد معتقد بود
 که ناآشنایی پرنس حسن با صحنه سیاست در ایران و نیز تحصیلاتش در
 انگلستان دو عامل منفی هستند که به ضرر او به حساب خواهد آمد.
 بولارد همچنین عقیده داشت صدها تن از افراد خاندان قاجار که هنوز
 در ایران زندگی می‌کردند موجب دردسر بزرگی خواهند شد. این

(۶) اظهارات هارولد نیکولسن در این مورد گمراه کننده است. پرنس حمید، شخص
 موضوع مکالمه، دومین پسر شاهزاده محمد حسن میرزا بود. پسر بزرگش پرنس حسین
 در سال ۱۹۳۹ به کانادا رفته بود و همانجا در سال ۱۹۸۲ درگذشت. پرنس حمید در سال
 ۱۹۳۶ از کشتی تعلیماتی نیروی دریایی به نام «ووستر» فارغ‌التحصیل شده بود (و از قضا
 دو سال پی در پی در آنجا عنوان قهرمانی بوکس را به‌چنگ آورده بود). وی پس از آنکه
 مدتی در کشتی‌های پست سلطنتی خدمت کرد به یک شرکت نفت امریکایی پیوست و اینک
 امیدوار بود که با نام دیوید درامند به خدمت نیروی دریایی سلطنتی درآید. یک سال بعد
 با برخورداری از حمایت شدید مستر ایمری موفق به این کار شد و با درجه ستوان داوطلب
 و احتیاط نیروی دریایی بریتانیا قسمت اعظم سه سال باقیمانده جنگ را در دریا در ناوهای
 * «کانکرر»، * «دیوک آویورک» و * «وایلدگوس» گذرانید. وی اینک در لندن زندگی
 می‌کند. پدرش شاهزاده محمد حسن میرزا در سال ۱۹۴۳ در * میدن‌هد درگذشت.
 [توضیح مؤلف]

نظرات موافق رأی نخست‌وزیر ایران محمدعلی فروغی بود که بولارد ظاهراً با او مشورت کرده بود. در نتیجه انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به ولیعهد جوان محمد رضا پهلوی فرصت دهند شایستگی خودش را نشان بدهد. اگر به حد انتظار نمی‌رسید همیشه امکان برکنار کردنش وجود داشت.

از این رو وقتی که رضا شاه زیر فشار حوادث روز ۱۶ سپتامبر / ۲۵ شهریور به نفع پسر ارشد خود از سلطنت کناره گرفت، اولیای بریتانیا پس از مشورت با مسکو تصمیم گرفتند محمد رضا پهلوی بیست و یک ساله را شاه ایران بشناسند، هر چند که عقیده داشتند «از جنس خوبی نیست و با سفارت آلمان زیاده از حد نزدیک است.» (۲۰) هاروی در یادداشت روز ۱۷ سپتامبر / ۲۶ شهریور نوشت: «حالا چنین به نظر می‌رسد که اگر شخص اخیر طبق ضوابط قانون اساسی پادشاه حکومت مشروطه بشود و ملزم به قبول اصلاحات گردد ممکن است رضایت‌بخش از آب درآید. سفیر کبیر شوروی در تهران همین نظر را دارد و پیشنهاد شده است که او را آزمایش کنیم.» (۲۱) چند روز بعد هارولد نیکولسن بار دیگر با پرنس حسن در رستوران بولستن ناهار خورد. او مدعی تاج و تخت قاجار را «از شناسایی محمد رضا شاه غمگین» یافت. پرنس حسن عقیده داشت: «وقتی نشان داده شود که رضا شاه معادل بیست میلیون لیره از ثروت ملی ایران را دزدیده است آبروی تمام سلسله پهلوی بایستی برود. فکر می‌کنم آبروی‌شان روزی خواهد رفت.» (۲۲)

پیوست ۱

سفرای ایران در دربار سنت جیمز تا سال ۱۹۳۵

۱۸۵۱ تا ۵۳	شفیع‌خان.
۱۸۵۱ تا ۶۰	کاردار؛ ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۳ فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. حسنعلی خان (مقیم پاریس).
۱۸۶۰ تا ۶۱	فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. میرزا جعفرخان مشیرالدوله.
۱۸۶۲ تا ۶۴	وزیر مختار با مأموریت مخصوص، در فهرستهای وزارت امور خارجه او را سرپرست سفارت خوانده‌اند. محمودخان قراگوزلو، ناصرالملک.
۱۸۶۵ تا ۶۷	فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. سرهنگ محمدعلی‌خان.
۱۸۶۸ تا ۷۳	کاردار. در فهرست سال ۱۸۶۷ او را «ژنرال» خوانده‌اند. ژنرال حاجی محسن خان معین‌الملک.
۱۸۷۳ تا ۸۹	۱۸۶۸ تا ۷۰ کاردار؛ ۱۸۷۰ تا ۷۳ سفیر مقیم. میرزا ملک‌خان ناظم‌الملک.
۱۸۹۰ تا ۱۹۰۶	فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. از سال ۱۸۷۷ به‌بعد در فهرستهای وزارت امور خارجه نام او را به‌شکل «پرنس ناظم ملک‌خان» می‌نوشتند. میرزا محمدعلی‌خان علاء‌السلطنه.
۱۹۰۷ تا ۲۰	فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. در سال ۱۹۰۵ لقب «پرنس» و عنوان نظامی «امیرنویان» به‌وی داده شد. میرزا مهدی‌خان (پسر ارشد میرزا محمدعلی‌خان نامبرده).

۱۹۰۷ تا ۱۹۰۸ کاردار؛ ۱۹۰۹ تا ۱۱ سفیر مقیم؛ ۱۹۱۲ تا ۲۰ فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ در فهرستهای وزارت امور خارجه او را میرزا مهدی‌خان مشیرالملک خوانده‌اند، و در فهرست سالهای ۱۹۱۹ و ۲۰ پرنس میرزا مهدی خان علاء‌السلطنه امیر نوبان، القابی که به‌هنگام مرگ پدرش به وی اعطا شده بود. میرزا داود خان مفتاح‌السلطنه.

۱۹۲۱ تا ۲۶

مأموریت‌های ویژه

سر رابرت شرلی	۱۳ تا ۱۶۱۱
سر رابرت شرلی (با اعتبارنامه مورد اختلاف)	۲۷ تا ۱۶۲۴
نقدعلی بیگ	۲۷ تا ۱۶۲۶
میرزا ابوالحسن شیرازی (بعداً میرزا ابوالحسن خان)	۱۰ تا ۱۸۰۹
میرزا ابوالحسن خان شیرازی	۲۰ تا ۱۸۱۹
میرزا صالح شیرازی	۲۳ تا ۱۸۲۲
حسین خان نظام‌الدوله (همچنین ملقب به آجودان‌باشی)	۱۸۳۹
فرخ خان امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی)	۵۹ تا ۱۸۵۷
میرزا جعفرخان مشیرالدوله	۶۱ تا ۱۸۶۰

همچنین به‌مناسبت‌های زیر نمایندگان ویژه‌ای از طرف ایران به‌لندن اعزام شدند: جشنهای پنجاهمین و شصتمین سالگرد جلوس ملکه ویکتوریا (در ۱۸۸۷ و ۱۸۹۷)، تاجگذاری جورج پنجم (۱۹۱۱) و اعلام جلوس مظفرالدین شاه و محمد علی شاه (۱۸۹۷ و ۱۹۰۸).

محل سفارت ایران در لندن طبق فهرستهای وزارت امور خارجه کراً تغییر کرده است:

6 The Terrace, Kensington Gardens Square	۱۸۶۶
80 Holland Park	۱۸۷۳ تا ۸۹
98 Portland Place	۱۸۹۲
30 Ennismore Gardens	۱۸۹۳ تا ۱۹۰۰
4 Buckingham Gate	۱۹۰۱
47 Cornwall Gardens	۱۹۰۲ تا ۱۹۰۷
36 Queen's Gate Terrace	۱۹۰۸ تا ۱۳
22 Queen's Gate Terrace	۱۹۱۴
47 Bramham Gardens	۱۹۱۵

پیوست ۲

سفرای بریتانیا در دربار ایران تا سال ۱۹۲۵

- ۱۸۰۹ تا ۱۱ . سرهارفورد جوتر، بارونت (بعداً جوتر بریجز).
فرستاده.
- ۱۸۱۱ تا ۱۴ . سرگور اوزلی، بارونت.
سفیر کبیر فوق‌العاده و مختار.
- ۱۸۱۴ تا ۱۵ . جیمز موریه.
وزیر مختار موقت.
- ۱۸۱۵ تا ۲۶ . سروان هنری ویلاک (بعداً سر هنری).
کاردار
- ۱۸۲۶ تا ۳۰ . سرهنگ جان کینر مکدانلد (بعداً سرجان).
فرستاده منصوب شده از جانب کمپانی هند شرقی.
- ۱۸۳۰ تا ۳۵ . سروان جان ن. ر. *کمیل (بعداً سرجان).
۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ کاردار؛ ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۵ سرکنسول و نماینده مختار.
- ۱۸۳۶ تا ۴۲ . دکتر جان مکنیل (بعداً سرجان).
فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار.
- ۱۸۴۲ تا ۵۳ . سرهنگ دوم جستین شیل (بعداً سرجستین).
۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴ کاردار؛ ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۳ فرستاده فوق‌العاده و غیره.
- ۱۸۵۳ تا ۵۵ . و. *تیلر تامسن (بعداً سر تیلر).
کاردار.
- ۱۸۵۵ تا ۵۹ . عالیجناب چارلز ا. ماری (بعداً سر چارلز).
فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. (از این‌پس عنوان فرستادگان دولت
بریتانیا همه «فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار» بوده است مگر موقعی
که جز این ذکر شود.)

سرلشکر سر هنری س. رالینسن.	۱۸۵۹ تا ۶۰
چارلز* الینس.	۱۸۶۰ تا ۷۲
و. تیلر تامسن (بعداً سرتیلر).	۱۸۷۲ تا ۷۹
رونالد ف. تامسن (بعداً سررونالد).	۱۸۷۹ تا ۸۷
عالیجناب سر هنری درامند وولف.	۱۸۸۷ تا ۹۰
سرفرانک س. لاسلز.	۱۸۹۱ تا ۹۴
سر مورتیمر دیورند.	۱۸۹۴ تا ۱۹۰۰
سر آرتور ن. هاردینگک.	۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵
سر سیسیل اسپرینگک رایس.	۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸
سر جورج* بارکلی.	۱۹۰۸ تا ۱۲
سر والتر* تاوئلی.	۱۹۱۲ تا ۱۵
چارلز م.* مارلینگک (بعداً سر چارلز).	۱۹۱۵ تا ۱۸
سر پرسی کاکس.	۱۹۱۸ تا ۲۰
کاردار و کمیسر مخصوص.	
هرمن سی. نورمن.	۱۹۲۰ تا ۲۱
سر پرسی* لورین.	۱۹۲۱ تا ۲۶

مأمورینتهای ویژه

سر دادمور کاتن.	۱۶۲۷
مهدی علی خان.	۱۷۹۹
فرستادهٔ کمپانی هند شرقی.	
سروان جان ملکم (بعداً سرلشکر سر جان ملکم).	۱۸۰۰ تا ۱۸۰۱
فرستادهٔ کمپانی هند شرقی.	
سمیوئل منستی (غیر مجاز).	۱۸۰۴
سرتیپ جان ملکم.	۱۸۰۸
فرستادهٔ کمپانی هند شرقی. فتحعلی شاه او را به حضور نپذیرفت.	
سرلشکر جان ملکم.	
فرستادهٔ کمپانی هند شرقی.	
هنری الیس (بعداً سر هنری).	۱۸۱۴
فرستادهٔ مختار برای مذاکره دربارهٔ اصلاحات عهدنامهٔ انگلستان و ایران، امضا شده در سال ۱۸۱۲.	
هنری الیس.	۱۸۳۵ تا ۳۶
سفیر کبیر مأمور عرض تسلیت به مناسبت مرگ فتح علی شاه و عرض تبریک به مناسبت جلوس محمد شاه.	
وایکاونت ناون.	۱۹۰۳
فرستادهٔ ویژه مأمور نصب نشان زانوبند بر پیکر مظفرالدین شاه.	

پیوست ۳

سالممار مناسبات انگلستان و ایران تا سال ۱۹۴۵
(برای تکمیل پیوستهای ۱ و ۲)

- ۱۲۳۸ علام‌الدین محمد فرمانروای اسمعیلی [الموت] نماینده‌ای به‌دربار هنری سوم می‌فرستد.
- ۱۲۹۰ ادوارد اول پادشاه انگلستان جفری *دولانگلی را به‌دربار ارغون‌خان پادشاه مغول می‌فرستد.
- ۱۵۶۲ آنتونی *جنکینسن، نماینده کمپانی *مسکووی که حامل نامه‌ای از ملکه الیزابت اول است وارد دربار شاه طهماسب در قزوین می‌شود.
- ۱۵۶۸ آرتور *ادواردز و ریچارد *ویلز، نمایندگان کمپانی مسکووی موفق می‌شوند از شاه طهماسب امتیازات بازرگانی تحصیل کنند.
- ۱۵۹۸ آنتونی و رابرت شرلی وارد قزوین می‌شوند.
- ۱۶۱۵ ریچارد *استیل و جان *گراوتر، نمایندگان کمپانی هند شرقی در اصفهان به‌حضور شاه عباس می‌رسند.
- ۱۶۱۶ اولین محموله کالاهای کمپانی هند شرقی با کشتی *«جیمز» به‌مباشرت ادوارد *کاناک از بندر سورات به‌جاسک حمل می‌شود.
- ۱۶۱۷ ادوارد کاناک موفق می‌شود از شاه عباس فرمانی بگیرد که به کمپانی هند شرقی امتیازات بازرگانی اعطا می‌کند و نیز اجازه استقرار یک سفیر مقیم در دربار ایران و در صورت نیاز سفیری از ایران در لندن.
- ۱۶۲۲ کمپانی هند شرقی کارگزاری‌هایی در اصفهان و شیراز تأسیس می‌کند. کمپانی هند شرقی در اخراج پرتغالیان از جزیره هرمز به شاه‌عباس کمک می‌کند.
- ۱۶۲۹ شاه صفی فرمان سال ۱۶۱۷ شاه عباس را مورد تأیید قرار می‌دهد.

- ۱۷۶۳ شیخ بوشهر مقداری زمین برای تأسیس کارگراری و ایجاد گورستان در اختیار کمپانی هند شرقی می‌گذارد.
- کریم‌خان زند فرمانی صادر می‌کند و امتیازات بازرگانی و اجازه تأسیس کارگراری بوشهر را به کمپانی هند شرقی اعطا می‌کند.
- ۱۸۰۱ امضای عهدنامه‌های سیاسی و تجارتي بين انگلستان و ایران در تهران پس از مذاکرات سروان جان ملکم.
- ۱۸۰۹ امضای عهدنامهٔ مجمل دوستی و اتحاد بين انگلستان و ایران در تهران پس از مذاکرات سرهارفورد جوتر.
- ۱۸۱۱ ورود دو محصل ایرانی - نخستین محصلان اعزام شده از ایران - به انگلستان.
- ۱۸۱۲ امضای عهدنامهٔ مفصل دوستی و اتحاد در تهران پس از مذاکرات سرگور اوزلی.
- ۱۸۱۴ امضای عهدنامه‌ای «برای اصلاح شرایط عهدنامهٔ مفصل سال ۱۸۱۲» در تهران با شرکت جیمز موریه و هنری الیس که از آن پس به «عهدنامهٔ تهران» معروف شد.
- ۱۸۱۵ پنج محصل ایرانی دیگر وارد انگلیس می‌شوند.
- ۱۸۱۹ محصلان ایرانی به وطن بازمی‌گردند.
- ۱۸۳۸ نیروهای بریتانیایی اعزام شده از هندوستان به دنبال حملهٔ ایران به هرات جزیرهٔ خارگ را اشغال می‌کنند.
- به علت مسئلهٔ هرات و مسائل مورد اختلاف دیگر هیئتهای دیپلماتیک و نظامی انگلیس ایران را ترک می‌کنند.
- ۱۸۴۱ به دنبال حل و فصل اختلافات انگلستان و ایران روابط دیپلماتیک بین دو کشور دوباره برقرار می‌شود.
- امضای عهدنامهٔ تجارتي بين انگلستان و ایران در تهران، که به دولت ایران اجازه می‌دهد کنسولگریهایی در بمبئی و لندن تأسیس کند و متقابلاً انگلیسی‌ها را مجاز می‌سازد در تهران و تبریز کنسولگری داشته باشند.
- ۱۸۴۲ نیروهای بریتانیایی جزیرهٔ خارگ را تخلیه می‌کنند.
- ۱۸۴۸ دولت ایران متعهد می‌شود واردات برندگان افریقایی را به ایران از راه دریا قذف سازد.
- ۱۸۵۱ امضای میثاق‌نامه‌ای بين انگلستان و ایران که به موجب آن به ناوهای متعلق به انگلستان و کمپانی هند شرقی اجازه داده می‌شود جهازهای ایرانی را در جستجوی برده‌های سیاه متوقف ساخته مورد تفتیش قرار دهند.
- ۱۸۵۳ دولت ایران متعهد می‌شود از مداخله در امور هرات خودداری کند.
- ۱۸۵۵ خروج هیئت دیپلماتیک بریتانیا از ایران به دنبال دعوی شخصی میان

- چارلز ماری، وزیر مختار انگلیس و دولت ایران، سپاهیان ایران هرات را به تصرف خود درمی آورند (اکتبر). ۱۸۵۶
- حکومت هندوستان علیه ایران اعلان جنگ می دهد (نوامبر).
نیروهای بریتانیایی اعزام شده از هندوستان جزیره خارگ را اشغال می کنند و در خاک اصلی ایران پیاده می شوند (دسامبر). ۱۸۵۷
- به دنبال شکستهای قوای ایران عهدنامه صلح در پاریس امضا می شود (مارس).
برقراری دوباره روابط دیپلماتیک بین دو کشور (ژوئیه). ۱۸۵۸
- بقیه نیروهای بریتانیایی از جزیره خارگ خارج می شوند.
دولت ایران متعهد می شود اجازه احداث يك خط تلگراف بین خانیقین و بوشهر را از مسیر تهران بدهد. گام اول در ایجاد ارتباط تلگرافی بین لندن و هندوستان. ۱۸۶۲
- بارون جولیبوس رویتز موفق می شود يك امتیازنامه با شمول بسیار وسیع برای اجرای طرحهای اقتصادی در ایران به دست بیاورد.
دیدار رسمی ناصرالدین شاه از انگلستان (۱۸ ژوئن تا ۵ ژوئیه). ۱۸۷۳
- لغو امتیازنامه رویتز (نوامبر).
ناصرالدین شاه زیر فشار انگلیسی ها موافقت می کند کشتی های خارجی در رود کارون رفت و آمد کنند. ۱۸۸۸
- دومین دیدار رسمی ناصرالدین شاه از انگلستان (اول تا ۲۹ ژوئیه).
میرزا ملکم خان وزیر مختار ایران در انگلستان از سال ۱۸۷۳، به علت بی نظمی هایی که بر سر امتیازنامه لاطاری پیش می آید و او در آنها دست دارد از مقام خود معزول می شود. ۱۸۸۹
- بارون رویتز به عنوان غرامت لغو امتیازنامه سال ۱۸۷۲، امتیازنامه جدیدی برای تأسیس بانک و استخراج معادن در ایران دریافت می کند.
بانک شاهنشاهی ایران به وجود می آید.
عالیجناب ج. *تالبوت موفق به تحصیل امتیازنامه تنباکو می شود. ۱۸۹۰
- پرنس ملکم خان انتشار «قانون» را در لندن آغاز می کند.
به دنبال بروز اعتراضات سراسری در ایران امتیازنامه تنباکوی تالبوت لغو می شود. دولت ایران برای پرداخت ۵۰۰ هزار لیره غرامت، اولین وام خارجی خود را (از بانک شاهنشاهی) دریافت می کند. ۱۸۹۲
- امضای موافقت نامه بین شرکت برادران لینچ و خوانین بختیاری برای احداث جاده اهواز - اصفهان. ۱۸۹۷
- ویلیام داریس موفق می شود امتیازنامه استخراج نفت را در تمام ایران به جز پنج ایالت شمالی به دست بیاورد. ۱۹۰۱
- دیدار رسمی مظفرالدین شاه از انگلستان (۱۷ تا ۲۵ اوت) ۱۹۰۲
- تحصن بزرگ مشروطه خواهان در محوطه سفارت انگلیس در تهران و ۱۹۰۶

- متعاقباً صدور فرمان مشروطیت از جانب مظفرالدین‌شاه و تدوین اولین قانون اساسی ایران.
- ۱۹۰۷ امضای قرارداد بین انگلستان و روسیه که از جمله ایران را به دو منطقه نفوذ میان دو قدرت بزرگ تقسیم می‌کند.
- ۱۹۰۸ مهندسان داری موفق به کشف نفت به مقدار قابل بهره‌برداری تجارتي در مسجد سلیمان می‌شوند و این امر منجر به تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران (که اینک بریتیش پترولیوم یا «بی‌پی» نام دارد) و پیدایش صنعت نفت ایران می‌شود.
- ۱۹۱۴ آغاز جنگ جهانی اول در اروپا. دولت ایران اعلام بیطرفی می‌کند. انگلیسی‌ها برای محافظت از آبادان و میدانهای نفتی سپاهیان اعزام شده از هندوستان را در ایران پیاده می‌کنند.
- ۱۹۱۵ ملیون ایرانی سرکنسول انگلیس در شیراز و مدیر بانک شاهنشاهی شیراز را به همراهی خانواده و کارمندانشان اسیر می‌کنند.
- ۱۹۱۶ امضای قرارداد سری میان انگلستان و بختیاری‌ها در تهران که آن را چارلز مارلینگ و چهارتن از خوانین درجه اول بختیاری امضا می‌کنند (فوریه).
- سرلشکر پرسی سایکس وارد بندرعباس می‌شود و به‌استخدام افراد داوطلب برای تشکیل «پلیس جنوب ایران» می‌پردازد (مارس).
- ۱۹۱۸ نیروهای بریتانیایی از بغداد وارد ایران می‌شوند و شهر قزوین را مقرر فرماندهی خود قرار می‌دهند.
- ۱۹۱۹ امضای قرارداد میان انگلستان و ایران در تهران که «به‌موجب آن دولت بریتانیا برای ترقی و تعالی ایران به آن کمک خواهد کرد» (اوت). [مورخان ایرانی این موافقت‌نامه را «قرارداد تحت‌الحمایگی ایران» نام داده و آن را کراراً «ننگین» و «شوم» خوانده‌اند.م.]
- دیدار رسمی احمد شاه از انگلستان (۳۱ اکتبر تا ۸ نوامبر).
- ۱۹۲۱ کودتای رضا خان (فوریه).
اعلام فسخ قرارداد ۱۹۱۹ از طرف ایران.
خروج نیروهای بریتانیایی از خاک ایران.
- ۱۹۲۴ بروز اختلاف میان رضاخان و انگلیسی‌ها بر سر موقعیت نورچشمی آنها شیخ خزعل، حاکم محمره.
- ۱۹۲۵ شیخ خزعل مجبور به ترك محمره و اقامت در تهران می‌شود.
احمد شاه از سلطنت خلع می‌گردد (اکتبر)، و رضاخان پادشاه تازه ایران خوانده می‌شود (دسامبر).

پیوست ۴

سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان سفیر ایران

اشعار منتشر شده در نشریه «استیتس من»
به تاریخ ژانویه ۱۸۱۰

اثر جارچی

به آهنگ * «قورباغه در کلاه اپرا» خوانده شود

سفیر ایران آمده به انگلستان،
ناپلیون میگه آی امان!
سفیر آدم با اسم رسمی است،
گفته به ما در ملک ایران
چیزهای فرانسوی تماماً خواهد شد داغان.
مثل پارله وو، ووله وو، تخت نرد و اسفناژ.
ناپلیون میگه آی امان!

برای دیدن سفیر همه دویدند؛
ناپلیون میگه آی امان!
یارو شصت و سه بچه داره. ناپلیون میگه آفرین!
چه مردی! درحالی که من حتی یک بچه هم ندارم!
با وجود پارله وو، ووله وو، ژوزفین و دیگران؛
ناپلیون میگه آی امان!

تا شرفیاب نشده بود از خونه بیرون نرفت؛

ناپلیون میگه آی امان!
 پس رفت به دربار از میان ازدحام،
 شرفیاب شد و اجازه گرفت بره ددر،
 با پارلهوو، وولهوو و مستر* جمبول «هاو دو یو دوا»
 ناپلیون میگه آی امان!

سفیر ایران رفته به اپرا؛
 ناپلیون میگه آی امان!
 سفیر میگه از بس خوشش اومده، هر شب میخواد بره،
 هرچندکه هیچ نمیفهمه چی به چیه،
 با پارلهوو، وولهوو، و* «نالدی» و* «وستریس»؛
 ناپلیون میگه آی امان!

بعداً سفیر ایران رفته به تیارت؛
 ناپلیون میگه آی امان!
 از بدبختی های* «لیرشاه» زده زیر گریه،
 بعد در* «پانتومیم» زده زیر خنده،
 با پارلهوو، وولهوو، و جویی* گریمالدی؛
 ناپلیون میگه آی امان!

بعد در کمپانی هند شرقی کرده صرف شام؛
 ناپلیون میگه آی امان!
 برای ادای احترام، عالیجنابان
 بعضی از جلو، بعضی از عقب شدند خرامان،
 با پارلهوو، وولهوو، با لقمه چرب و لاکپشت؛
 ناپلیون میگه آی امان!

در بانک سفیر دید سکه کمیابه.
 ناپلیون میگه چهچهه!
 اما تا دلتون میخواد بهش اسکن نشون دادند،
 با یک سخنرانی از استاد علم اقتصاد، هنری* هیز،
 با پارلهوو، وولهوو و سفته های دولتی؛
 ناپلیون میگه آی امان!

بعد از این عالیجناب به کدوم سمت تشریف میبرند؟
 ناپلیون میگه آی امان!
 شاید اگه بخواد اقبالش رو امتحان بکنه،

به مغازه * «بیش» برای خرید بلیت لاطاری بره،
با پارلهوو، وولهوو و یك نمره خوب خوش شانس؛
ناپلیون میگه آی امان!

اگه جناب سفیر برنده بشه،
ناپلیون میگه آی امان.
شك نیست که مستر بیش آنقدر بی ادب نیست
که به یك چنین آقای بلیت پوچ بفروشه،
با پارلهوو، وولهوو و جوایز بزرگش؛
ناپلیون میگه آی امان!

اگه جایزه اول رو بیره، در هر قسمتی که باشه،
ناپلیون میگه آی امان!
اهمیتی نداره، چون خوشحالش میکنه.
موقع رفتن میگه «مستر جمبول، از طرف من از همه تشکر،
با پارلهوو، وولهوو، مستر بیش ترا هم نمی‌کنم فراموش.»
ناپلیون میگه آی امان!

نامه میرزا ابوالحسن به روزنامه «مورنینگ پست»

درج شده در شماره ۴۹ مه ۱۸۱۰

آقا، سرور من،
وقتی مدتی پیش شما بهمن نوشت درباره چیزهای خوب و بد که در این کشور من
دید فکرهایم تحریر کرد، من در آن وقت انگلیسی خوب ندانست. حالا که من کمی بهتر
انگلیسی خواند و نوشت، فکرهایم را برای شما تحریر کرد. در این کشور چیزهای بد
زیاد نیست. همه چیز خوب است اما من فکر کرد اگر هیچ چیز بد ننوشت شما گفت من
فقط تملق گفت. این است که من بدترین چیزی که دانست گفت. من این جمعیت زیاد در
مهمانی‌های شب دوست نداشتم. در هوای سرد این همه جمعیت خوب نیست. ولی حالا در
هوای گرم خیلی بدتر. من تعجب کرد حالا که هر روز از روز پیش گرمتر، در مهمانی‌ها
جمعیت بیشتر از سابق هست. خانمهای زیبا از سر و رویشان عرق چکید. این هیچ خوب
نیست. من همیشه ترسید یك خانم پیر وسط جمعیت یکهو مرد. این هیچ خوب نیست، خوشی
من خراب کرد. من فکر کرد اگر خانمهای پیر بالاتر از ۸۵ سال به مهمانی‌ها نیامد خیلی
بهتر. چرا اینقدر به خودشان زحمت داد. یك چیز دیگر که کمی بد است. یك خانم جوان
بسیار زیبا با یك شوهر زشت! این هیچ خوب نیست، خیلی بد. من از سر گور [اوزلی]
پرسید چرا این‌جور است. او بهمن گفت شاید شوهر خیلی مرد خوب، اگر خوش قیافه

نیست اهمیت ندارد، شاید خیلی پول دارد، شاید لقب دارد. من گفت من این را دوست نداشتم، خیلی حیرت آور. این چیزهای بد بود، حالا من چیزهای خوب گفتم. مردم انگلستان همه خیلی خوب، مردم همه خوشحال، میکنند هر کار دلشون خواست، میگن هر چی دلشون خواست، تو روزنامه مینویسن هر چی دلشون خواست. من مردم انگلستان را خیلی دوست داشتم. بهمن خیلی خوب، خیلی با ادب. من به قیله عالم گفتم مردم انگلستان مردم ایران را خیلی دوست داشت. پادشاه انگلیس بهترین انسان در دنیا. ملتش را خیلی دوست داشت. بهمن با مهربانی صحبت کرد. من او را خیلی دوست داشتم. ملکه بهترین بانویی که من دیدم. ولیعهد چه آقای قشنگ خوش لباس خوبی. من آنقدر انگلیسی ندانستم که توانستم درست او را ستایش کرد. من او را خیلی بیشتر دوست داشتم. رفتارش مثل طلسم و جادو. همه شاهزادگان خیلی آقاهای خوب، آقاهای خوش قیافه، خوش صحبت، خیلی مهربان من همه را خیلی دوست داشتم. من فکر کرد در این کشور همه خانمها و آقاها خیلی عالیمقام، خیلی پرافتخار، خیلی پولدار (به جز دو یا سه نفر)، خیلی خوب، خیلی مهربان بهزیردستان. این خیلی خوب. من رفت به تماشای *چلسی (بیمارستان چلسی که در اصل به فرمان چارلز دوم ساخته شده بود) من خیلی راضی. دو چیز. سربازها وقتی دید پادشاه خوب از پدراهای پیر زخم خورده و بچههای کوچک مواظبت کرد خیلی بهتر جنگید. بعد من رفت به گرینینج. آنجا هم جای خوب. از تماشای آن من از شدت شادی کمی ناراحت شد. همه پیرمردها اینقدر خوش، نهار خوب خورد، ساختمان عالی، تختخوابهای عالی، همه چیز خوب (در بیمارستان نیروی دریایی که آن را معمار معروف کریستوفر *رن ساخته بود و اینک دانشکده سلطنتی نیروی دریایی است). این کشور خیلی خوب. خانمهای انگلیس خیلی قشنگ، خیلی زیبا. من خیلی مسافرت کردم. من عربستان رفت، کلکته رفت، حیدرآباد، پونه، بمبئی، گرجستان، ارمنستان، استانبول، مالت، جبل الطارق. من قشنگترین خانمهای گرجی، چرکسی، ترک، یونانی دید ولی هیچکدام مثل خانمهای انگلیسی زیبا نیست. همه خیلی زرنگ. فرانسوی حرف میزنن، انگلیسی حرف میزنن، ایتالیایی حرف میزنن، خیلی خوب ساز میزنن، خیلی خوب آواز میخونن. اگر خانمهای ایران مثل خانمهای انگلیس بود، من خیلی خوشحال. ولی خانمهای انگلیس اینقدر خوب و شیرین حرف میزنن، من فکر کرد قصه میگن. این خیلی خوب نیست. من يك چیز دیگر دید ولی نفهمید که خوب است یا بد. پنجشنبه پیش من چند تا کالسکه خیلی عالی دید با اسبهای عالی. هزارها نفر برای تماشای کالسکهها آمده بود. من پرسید چرا؟ بهمن گفتند آقاها روی کرسی خودشان به جای سورچی کالسکه راند. من گفتم چرا به خودشان زحمت داد. بهمن گفتند خیلی خوب کالسکه راند، این خیلی خوب است. باران تند میبارید. بعضی لردها، آقاها خیس شد. من گفتم چرا توی کالسکه نرفت؟ بهمن گفتند سورچی خوب اهمیت به باران نمیدهد، هر روز خیس می شود. اگر توی کالسکه برود باعث سرشستگی است. این را من نفهمید.

آقا، سرورم، شب بهخیر
ابوالحسن

پاسخ روزنامه «مورنینگ پست»

روزنامه «مورنینگ پست» در شماره اول ژوئن خود زیر عنوان «سفیر کبیر ایران» نامه میرزا ابوالحسن را مورد بحث قرار داد و به شکل زیر درباره آن اظهار نظر کرد:

بهما اطمینان داده شده نامه‌ای که اخیراً در این روزنامه به طبع رسید حقیقتاً به زبان انگلیسی به قلم شخص عالیجناب سفیر کبیر ایران نگاشته شده بود. با توجه به مشکلاتی که افراد خارجی در کسب معلومات محدودی از زبان ما در مدتی چنین کوتاه دارند، رسیدن به این درجه از تسلط از هر لحاظ شایسته تحسین است. با در نظر گرفتن رفتار مؤدبانه و خوی مسالمت آمیز و فضایل ذاتی اصیل حضرتشان بسیار مطلوب است که اعلیحضرت پادشاه ایران ایشان را بار دیگر برای برعهده گرفتن یک مأموریت دیپلماتیک به این کشور انتخاب کنند، کشوری که رفتارشان در آن با حسن قبول عامه مردم و بالاخص محافل اشرافی که در آن آمد و شد دارند مواجه شده است. حضرت والا به این کشور علاقه دارند و بارها اظهار نظرهای بسیار درستی درباره آداب و رسوم و وسایل ما کرده‌اند. هر چند ایشان به زبان بسیار محترمانه ملاحظات خود را خطاب به بانوان سنین شخصی بیان فرموده‌اند، ما امیدواریم که بسیاری از مخدرات جوانتر نیز پند بگیرند و مخصوصاً بانوان جوان که جمال و برازندگی‌شان به حق مورد توجه و تحسین حضرتشان قرار گرفته است گاه در محاورات خود به مسائلی فراتر از سبکسریهای گذرای لحظات نیز عطف توجه کنند. حضرت والا از مشق سواره نظام در آمفی تئاتر* اصلی ابراز رضایت کردند و با تیز هوشی فرمودند که خوب است این برنامه را «اپرای سوارکاران» نام بگذارند.